

چاپ دوم

فهرست فعلهای فارسی
با معنای آنها

مگرد آورده

محمد بشیر حسین

دکتر دانشکده ادبیات تهران
در زبان و ادبیات فارسی

یادداشت

برای فراهم آوردن این فهرست هشت فرهنگ فارسی (لغت فرس اسدی ، برهان قاطع ، آندراج ، فرنود سار ، لغت فارسی به انگلیسی ـ ستین گاس ، لغتنامه دهخدا ، ارمغان آصفی ، عمید) بکار رفته است . پاره‌ای از فعلها که در فرهنگهای نامبرده نیامده از دیوانها و نوشته‌های کهن فارسی گرفته و در آخر این فهرست باشواهدود کر منابع آنها نقل شده است . چند فعل را نیز از کتاب « شیراز در گذشته و حال » بقلم آقای حسن امداد نقل کرده‌ایم .

معنی این فعلها از فرهنگهای نامبرده نقل شده بجز آنهایی که از دیوانها گرفته شده که معنی آنها را از خود نوشته‌ها در آورده‌ایم . در هر مورد مآخذ ذکر شده و نشانه‌های زیر برای رجوع خوانندگان بکار رفته است :

آ	فرهنگ آندراج
آصفی	فرهنگ ارمغان آصفی (چاپ هند)
ب	فرهنگ برهان قاطع ، چهار جلد ، بتصحیح استاد دکتر محمد معین (فعلهایی که در حاشیه آمده نیز نقل شده است)
دش	دیوان شمس تبریزی ، بتصحیح استاد فروزانفر (انتشارات دانشگاه تهران)

فرهنگ فارسی به انگلیسی ستین گاس	س
شیراز در گذشته و حال ، از آقای حسن امداد	ش
فرهنگ عمید ، دو جلد ، چاپ تهران	ع
لغتنامه دهخدا	ل
لغت فرس اسدی	لف
فرهنگ فرنودسار از ناظم الاطباء نفیسی	ن

آبادانیدن	ستایش و وصف کردن (ب) آباد کردن (آ)
آبانیدن	تحسین و ستایش کردن (ن، س)
آبتاختن	شاشیدن و بول کردن (ب)
آبشتن	پوشیده داشتن (ب)
آجاردن	{ از حد گذشتن (ل)
آجاریدن	
آجستن	{ کاشتن درخت و برقرار ساختن سنگ (ن)
آجستن	
آجیدن	سوزن فرو بردن (س)
آچاردن	{ چاشنی و ترشی بطعام دادن (ل)
آچاریدن	
آخانیدن	سبب شدن برای پیش آمدن (ن)
آختن	بیرون کشیدن مطلقاً و نیز کشیدن تیغ از غلاف (ب)
آراختن	خیرات کردن (ن)
آراخیدن	استراحت کردن (س) بخشش کردن (ن)
آراستن	زینت دادن (ب)
آرامانیدن	آسایش دادن (ن، س)
آرامدن	استراحت کردن (ن، س)

آرام گرفتن و استراحت کردن (ب)	آرامیدن
سبب زینت دادن شدن (ن، س)	آرایانیدن
آرایش دادن (آ)	آراییدن
{ آرزو کردن (ن، س)	{ آرزودن آرزویدن
مخفف آراستن و بمعنای توانستن و یارستن (ب)	آراستن
{ استراحت کردن (ب)	{ آرمیدن آرمیدن
بیرون آمدن باد با صدا از گلو (ن)	آروغیدن
سست و بیکار بودن (ن، س)	آروندیدن
آراستن (ن، س) آوردن (آ)	آریدن
آزار دادن ، باعث آزار شدن (ن)	آزارانیدن
{ اذیت کردن (ب)	{ آزاردن آزاریدن
خالانیدن سوزن، رنگ کردن (ب)	آزدن
آزار دادن (ن)	آزدانیدن
رنج دادن (آ)	آزردن
تعظیم و عنایت کردن (آ)	آزمیدن
حسرت و تأسف و غم خوردن (ن، س)	آزمانیدن
آزمایش کردن (ب)	آزموندن
آجیده کنانیدن (ن، س)	آزندانیدن
آجیده کردن و سوزن فرو بردن (آ)	آزندن

آزیدن	خلانیدن سوزن، آزدن ، رنگ کردن(ب)
آزیریدن	آزار دادن و فریاد کردن (ن)
آژدن	آجیده کردن(ب)
آژندن	آجیده کردن (ب)
آژندیدن	آجیده کردن (ب)
آژیدن	آجیده کردن(ب)
آژیروتن	آزار دادن و بانگ کردن (ب)
آسانیدن	آسان کردن، تسریع نمودن(آ)
آسایانیدن	آسایش دادن(آ)
آساییدن	استراحت کردن (آ)
آستانیدن	منع کردن از رفتن (ن)
آسغدیدن	پرداختن و تمام کردن(از آسغده)
آسودن	آرام گرفتن و آسایش کردن(ب)
آسیدن	طلوع شدن و بر آمدن خورشید (شعر فخرالدین گرگانی)
آشامیدن	نوشیدن (ب)
آشردن	مخفف آشوردن، کوفتن، سائیدن(آ)
آشزدن	کوفتن و ساییدن (ن،س)
آشفتانیدن	آشفته کنانیدن (آ)
آشفتن	پریشان و مضطرب شدن (ب)
آشکوختیدن	بانگشت پای ایستادن و لبز خوردن (ل)
آشمیدن	آشامیدن(آ)
آشوبیدن	مضطرب و پریشان شدن(آ)

آشوردن	سرشتن و خمیر کردن (ب)
آغارانیدن	حرکت کردن، انداختن بیاین (ن، س)
آغاریدن	{ خیس کردن و سیراب کردن (ب)
آغازیدن	شروع کردن (ب)
آغاشتن	فراهم ساختن (ن، س)
آغاشتن	فراهم ساختن و انبار کردن (ن، س)
آغالیدن	برانگیختن (ب)
آغستن	پر کردن (ب)
آغشتانیدن	تر و آلوده کنانیدن (ن، س)
آغشتن	آلوده کردن (آ)
آغنندن	آگندن و آلودن (آ)
آغوشیدن	در بغل گرفتن (ب)
آغیشتن	در بغل گرفتن (ن، س)
آغیشیدن	بغل کردن (ن، س)
آفریدن	خلق و ایجاد کردن (ب)
آفندیدن	جنگ و خصومت کردن (ب)
آکستن	بستن، آلوده کردن و آویختن (ع)
آکنندن	آلوده کردن (آ)
آکنیدن	آلوده کردن، پر ساختن (ن، س)
آکیشیدن	آویختن، چنگ زدن و پیچیدن (ب)
آسماهانیدن	آگاه کنانیدن (ب)

آگاه کردن (آ)	آگاهیدن
بستن (ع)	آگستن
آغشتن و آلودن (از آگشته)	آگشتن
{ آلوده کردن (ب)	آگندن آگنیدن
آغوشیدن (ب)	آغوشیدن
آویختن و چنگ زدن (ب)	آغیشیدن
آگندن و پر ساختن (آ)	آگیندن
آلودن (آ)	آلاییدن
آشفتن (ب)	آلفتن
آشفتن (ن، س)	آلفتیدن
آلوده کردن (ب)	آلودن
در بغل گرفتن (ن، س)	آلوشیدن
لگزدن، جستجو کردن (ن، س)	آلیختن
گناه کردن و لرزیدن (ن، س)	آلیدن
لگد زدن، جفتک زدن (ب)	آلیزدن
لگد و جفتک زدن (ب)	آلیزیدن
آماده کردن (ب)	آمادن
{ شمار کردن (ن)	آماردن آماریدن
سبب ورم شدن (ن)	آماسانیدن
ورم کردن (آ)	آماسیدن
ورم کردن (آ)	آماهیدن

آماده کردن، پر کردن (آ)	آماییدن
مخفف آموختن (ن، س)	آمختن
رسیدن، مقابل رفتن و شدن (ب)	آمدن
بخشیدن گناه (ب)	آمرزیدن
درس دادن و گرفتن (ب)	آموختن
آمیختن و پر کردن، آراستن (ب)	آمودن
{ آموختن، سبب آموختن شدن (ب)	آموزاندن آموزانیدن
یاد گرفتن و یاد دادن (ن، س)	آموزیدن
مخلوط کردن (ب)	آمیختن
سبب آمیختن شدن (ن، س)	آمیزانیدن
آمیختن (ن، س)	آمیزیدن
آگندن (ب)	آنگندن
خوردن و فرو بردن (ن، س)	آواریدن
صدا کردن (ن، س)	آوازیدن
{ مقابل بردن (ب)	آوردن آوریدن
حمله و جنگ کردن (ن)	آوردیدن
حمله و جنگ کردن (ب)، آوردن (آ)	آوریدن
آویختن (آ)	آویزیدن
آویزان کردن (ب)	آویختن
آویختن کنانیدن (ن، س)	آویزانیدن

آویزیدن	آویختن (ن، س)
آویدن	خسته و مانده شدن (ن)
آویندن	امیدداشتن و غنودن (ن، س)
آهاردن آهاریدن	{ آهار زدن (ل)
آهازیدن	شمشیر از غلاف کشیدن (ب)
آهختن	تیغ از میان بیرون کشیدن (ب)
آهنجانیدن	آشامیدن کنانیدن (ن، س)
آهنجیدن	نوشیدن، بیرون کشیدن (ب)
آهنچیدن	نوشیدن و بیرون کشیدن (ن، س)
آهنکیدن	قصد نمودن، بیرون کشیدن (ب)
آهیهختن	تیغ از میان کشیدن (ب)، قصد کردن (س)
آهیزیدن	توقف کردن (از «آهیز» در نفیسی)
آییدن	آمدن (آ)
ابرونتن	بلغت زنند، مردن و فوت کردن (ب)
ابزیدن	انباشتن و پُر کردن (ن، س)
ابشتن	پوشیده داشتن (ب)
ابیستن	آراستن و پیراستن (ن، س)
اخذیدن	در پی رفتن. رسیدن (ن، س)
اخذیریدن	تیغ از میان کشیدن (ن، س)
ارزانیدن	سنجیدن قیمت، بقیمت کم خریدن (ن، س)
ارزایانیدن	ارزان و کم بهاء کردن چیزی (ن، س)

ارزیدن	ارزش و قیمت داشتن ، مناسب بودن (آ)
ارستدن	قابل شدن و پیراستن (ن،س)
ارستن	مخفف آراستن (ب)
ارغیدن	نزاع کردن (ن،س)
ارگونتن	بلغت زند بخشیدن و عطا کردن (ب)
ارمانیدن	حسرت کردن و غم خوردن (ب)
ارمونتن	بلغت زند خوابیدن و آرام گرفتن (ب)
ارونتن	بلغت زند شستن و غسل کردن (ب)
اروندیدن	تنبل شدن (ن،س)
ازدن	خلانیدن سوزن و رنگ کردن (ب)
ازدودن	زدودن و پالاییدن (آ)
اسبونتن	بلغت زند اسب دوانیدن (ب)
اسپاردن	سپاردن و سپردن (ب)
اسپردن	سپاردن و سپردن (ب)
اسپوختن	چیزی را در چیزی بزور فروبردن ، حرف و سخن را بزور بگوش کسی انداختن (ب، دش)
استادانندن استادانیدن	{ استادن کنانندن (س)
استادن	پا شدن (ب)
استانندن	بازداشتن و نگاهداشتن ، نصب کردن ، ظاهر کردن (ن،س) ستانندن (ع)
استانیدن	از رفتن منع کردن (ن،س)

استدن	گرفتن (ب)، ایستادن و ایستاده کار کردن (ن، س)
استردن	تراشیدن و محو کردن (ب)
استروفتن	بلغت زنند بستن و مسدود کردن (ب)
استهیدن	ستیزه کردن (ب)
استیدن	ایستادن و شروع کردن (ن، س)
استیهیدن	ستیزه کردن (ن، س)
استیدن	ساختم و پرداختن و آماده کردن (ب)
اسکالیدن	فکرو اندیشه کردن (ن)
اسکردن	آرد کردن (س)
اشپوختن	پاشیدن و پراگندن (ب)
اشپیختن	پاشیدن و پراگندن (ب)
اشتاقتن	شناختن (آ)
اشکردن	شکار کردن (ب)
اشکستن	شکستن (آ)
اشکندن	شکستن (ن، س)
اشکوخیدن	لغزیدن (ب)
اشناقتن	فهمیدن و درك کردن (ن، س)
اشنودن	شنودن (آ)
اشنیدن	شنیدن (ن، س)
اغاردن اغاریدن	{ خیساندن و تحريك بجنگ کردن (س)
اغالیدن	تحريك بجنگ و نزاع کردن (ن، س)
افتادن	از پا درآمدن (ب)

افتالیدن	شکافتن، پاشیدن و پراکندن (ب)
افتانیدن	ساقط کنانیدن (ن، س)
افتایانیدن	سبب افتادن شدن (ن، س)
افتدن	افتادن (ن، س)
افتن	ازپادر آمدن (ن، س)
افتیدن	زمین خوردن (ن، س)
افدیدن	تعجب کردن (ب)
افراختن	برداشتن و بلند کردن (ب)
افرازانیدن	افراختن کنانیدن (ن، س)
افرازیدن	برداشتن و بلند کردن (ب)
افراشانیدن	افراشتن کنانیدن (ن، س)
افراشتن	بلند و بالا ساختن (ب)
افرنیدیدن	آراستن و زینت دادن (ب)
افروختن	روشن کردن (ب)
افروزاندن { افروزانیدن {	روشن کنانیدن (ن، س)
افروزندن	افروختن (ن، س)
افروزیدن	روشن ساختن (آ)
افزانیدن	رشد و نمو کردن (ن، س)
افزایانیدن	افزودن کنانیدن (س)
افزایدن { افزاییدن {	افزودن (آ)
افزودن	افزایش دادن، اضافه کردن (آ)

افزودیدن	افزودن (دش)
افزودن	افشردن و بستن (ن، س)
افزولانیدن	برانگیزانیدن (ن، س)
افزولیدن	برانگیختن (ب)
افزیدن	افشردن و بستن (ن، س)
افساردن	فشردن و بی معنی سخن گفتن (ن، س)
افسانانیدن	سبب افسانه گفتن شدن (ن، س)
افسانیدن	افسانه گفتن (ن، س)
افسایانیدن	افسانه گویانیدن، سبب ارام کردن شدن، افسون کنانیدن (ن، س)
افساییدن	رام شدن (ن، س)
افسرانیدن	منجمد کردن و کناییدن (ن، س)
افسردن	منجمد و سرد شدن (ب)
افشادن	افشاردن (آ)
افشاردن	فشاردادن، هرزه گفتن (آ)
افشانانیدن	پراکنده کنانیدن (ن، س)
{ افشانندن افشانیدن	{ پراکندن (ن، س)
افشردن	فشاردادن (آ)
{ افکانیدن افشانیدن	{ سبب افکندن شدن (ن، س)
{ افکنندن افکنیدن	{ انداختن و ساقط کردن (ب)
افندیدن	جنگ و جدال کردن (ب)

الفنجیدن	حاصل کردن (ن، س)
الفندن	بدست آوردن (ن، س)
الفاختن	اندوختن و جمع کردن (ب)
الفختن	اندوختن و جمع کردن (ب)
الفغدن	اندوختن و جمع کردن (ب)
الفنجیدن	اندوختن و جمع کردن (ب)
{ الفندن الفندیدن }	حاصل کردن و گرفتن (ن، س)
الفیدن	حاصل کردن (ب)
{ انباردن انباریدن }	انبار کردن (ب)
انبازانیدن	شریک شدن فرمودن (ن، س)
انبازیدن	شریک شدن (ن، س)
انباشتن	اندوختن و جمع کردن، پُر کردن (ب)
انبودن	بر بالای هم چیدن (ب)
انبوسیدن	پدید آمدن، گزیده شدن (ب)
انبویدن	بوئیدن و بو کردن (ب، س)
انباشتن	پُر کردن، انباشتن (ن، س)
انتونتن	بلغت پازند داشتن (ب)
انجالانیدن	پیچیدن و تاب دادن (ن، س)
انجالیدن	پُر کردن، سیراب کردن (آ)
انجامیدن	انجام دادن کاری، بانجام رسیدن (آ)
انجانیدن	انجام دادن کاری (س)

انجاییدن	فکر مند و اندیشناك گردیدن (آ)
انجختن	برجستن (ب)، طمع و خواهش داشتن (آ)
انجخیدن	درهم کشیده شدن پوست اندام (ب)
انجسکیدن	مراجعت کردن (ن، س)
انجکیدن	مراجعت کردن (آ)
انجنیدن	شکسته شدن (ن، س)
انجوختن	درهم کشیده شدن پوست بدن (ن، س)
انجوخیدن	درهم کشیده شدن پوست بدن (ب)
انجوغیدن	درهم کشیده شدن پوست بدن (ب)
انجوفتن	انجوختن (ن، س)
انجیدن	بریدن و استره زدن (ب)
انجیردن	سوراخ کردن (ب)
انداختن	پرت کردن (ب)
اندادن	خواهش کردن، ملمع کردن (ن، س)
اندازیدن	انداختن (ن، س)
انداویدن	انودن (ن، س)
اندائیدن	گلابه و گچ مالیدن (آ)
اندخسیدن	احتجاج کردن، پناه بردن (ب)
اندوختن	جمع کردن (ب)
اندودن	اندائیدن (ب)
اندوزیدن	جمع کردن (آ)
اندوهیدن	غمگین شدن (آ)

اندیدن	تعجب کردن (ب)
اندیشانیدن	اندیشه کنانیدن (ن، س)
اندیشیدن	فکر کردن (آ)
انفختن	سود بردن و کسب کردن (ن، س)
انگار دادن انگاریدن	اندیشه و فکر کردن (ب)
انگاشتن	اندیشه و فکر کردن (ب)
انگختن	به هیجان آوردن (آ)
انگنیدن	آگندن و آلودن (آ)
انگندن	آلوده کردن (آ)
انگوشیدن	در آغوش گرفتن (آ)
انگیختن	به هیجان آوردن (آ)
انگیدن	آگندن (آ)
انگیزاندن	انگیختن کنانیدن (ن، س)
انگیزیدن	انگیختن (آ)
انوییدن	ناله و زاری کردن (ب)
اواریدن	ناجاویده فرو بردن (ن، س)
اوانیدن	خواهیدن (ن، س)
اوباردن اوباریدن	{ بلعیدن و زاری کردن (ن، س)
اوباشتن	بلعیدن و پر کردن (ب)
اوبانیدن	غنودن و دراز کشیدن (ن، س)
او بردن	فرو بردن (مخفف اوبارذن) (آ)

اوتانیدن	غش کردن و خوابیدن (آ)
اودردن	بلغت زنند مردن (ب)
اوراشتن	برداشتن و بلند ساختن (ب)
اوردیندن	جنگ و حمله کردن (ب)
اورندن	افگندن (آ)
اورندیدن	فریب دادن (ب)
اوروختمن	افروختن و روشن کردن (ب)
اوریدن	آوردن ، فریب دادن (ن، س)
اوژندن	افگندن و انداختن (ع)
اوژندیدن	افگندن و مغلوب ساختن (ب)
اوژنیدن	افگندن و انداختن (ب)
اوژولیدن	برانگیختن بجنگ (ب)
اوساندن اوسانیدن	{ طمع کردن ، بشمر رسیدن (شعر ناصر خسرو)
اوشاندن اوشانیدن	{ افشانیدن (آ)
اوفتادن	از پا درآمدن (ب)
اوفتانیدن	افتادن کنانیدن (ن، س)
اوفتن	افتادن (آ)
اوفتدن	از پا درآمدن (آ)
اوگندن اوگنیدن	{ افگندن (ع)
اوگندن	افگندن (ب)
اونانیدن	غودن و امید داشتن (آ)

اغودن، امید داشتن و استراحت کردن (آ)	اونیدن
پا شدن (ب)	ایستادن
ایستاده کنانیدن (ن، س)	{ ایستاندن ایستانیدن
ایستادن (آ)	ایستیدن
مجروح ساختن و آزدن (ن، س)	اینجیدن
بازنده شدن (ب)	باختن
باران کنانیدن (ن، س)	بارانیدن
افتادن قطره‌های آب از آسمان (ب)	باریدن
باقی ماندن و حاضر شدن (ن، س)	{ بازماندن بازمانیدن
پیچیدن و احاطه کردن (ن، س)	بازوشتن
بازی کردن، باختن (ب)	بازیدن
محافظت و حراست کردن (آ)	باسیدن
جائی بودن و منزل کردن (آ)	باشیدن
پارچه و چیزهائی مثل آن درست کردن (آ)	بافتن
پاچه و حمیر و غیره درست کردن (آ)	بافیدن
باك داشتن و ترسیدن (ن، س)	باسکیدن
صاف کردن و پالودن (ن، س)	بالافتن
بالیدن کنانیدن، تعریف کردن (ب)	{ بالاندن بالانیدن
حرکت کنانیدن و غلطاندن (ن، س)	بالایانیدن

بالا بیدن	تحریر کردن و برانگیختن (ن، س)
بالستن	تبریر گفتن (ن) دعا کردن (س)
بالشتمن	تبریر گفتن (ن) دعا کردن (س)
بالودن	نمو کردن و بزرگ شدن (ب)
بالیدن	فخر کردن و جبهیدن (ب)
بانگیدن	فریاد کردن و بانگ زدن (آ)
باوریدن	قبول و تصدیق سخن کردن (آ)
باهکمیدن	شکجه کردن و کتک زدن (ب)
بایستن	لازم و ضرور بودن (ب)
باییدن	لازم و ضرور بودن (آ)
بمسودن	لمس کردن (ن)
بپیشیدن	پیشان شدن (ن)
بپساویدن	سودن و لمس کردن (ب)
بمسودن	سودن و لمس کردن (ب)
بتایدن	ترک گفتن (ن)
بتاییدن	گذشتن، ترک کردن (ب)
بتکنیدن بتکندیدن	{ میل بطعام نکردن (ب)
بخخیزیدن	غلطیدن روی زمین و خاک (شعر عسجدی)
بحقیدن	فواق و سسکه کردن (ن)
بخجیدن	دراز کردن (آ)
بخچیدن	خود را آزار دادن (آ)

بخجیریدن	با هم اتفاق کردن (ن، س)
بخچیزیدن	خود را از جای بلند پائین غلطاندن (س)
بخردن	زاریدن و بخود پیچیدن (س)
بخزیدن	نالیدن و بخود پیچیدن (آ)
بخسانیدن	آب شدن و آب کردن، خرامیدن (ب)
بخستانیدن	کسیرا در خواب به خر خرا نداشتن (ن، س)
بخستن	در خواب سخن گفتن و خر خر کردن (ب)
بخسودن	کوفتن، شکستن (آ)
بخسیدن	رنجیدن و گداخته شدن (ب)
بخشانیدن	ترحم و مرحمت کنانیدن (ن)
بخشایدن	بخشیدن (ن)
بخشاییدن	بخشیدن (ب)
بخشودن	بخشیدن (ب)
بخشیدن	بخشش کردن (ب)
بخنودن	غریدن رعد و برق (ن، س)
بخنویدن	غریدن رعد و برق (آ)
بخوریدن	دیوانه شدن، پوشیده شدن (آ)
بخیدن	حلاجی کردن (آ)
بخیزیدن	برای تعظیم خم شدن (آ)
بذرفتن	قبول کردن (ن، س)
برازیدن	زیبائی داشتن، وصل کردن (ب)
براشیدن	آشفته کردن (آ)

بر اندن	{ زیان کردن در قمار (آ)
بر انیدن	
بر اهیدن	فرستادن و مسافرت کردن (آ)
بر تمیدن	درد داشتن، افتادن و فریاد شدن (آ)
بر تمهیدن	افگندن بر زمین (آ)
بر خاستن	بلند شدن (آ)
بر خیدن	کندن و درو کردن (آ)
بر خیزانیدن	برانگیختن کنانیدن (ن، س)
بر خیزیدن	برخاستن (ن)
بر داریدن	برداشتن و بلند کردن (ن، س)
بر داشتن	بلند ساختن (ن، س)
بر دن	برنده شدن، مقابل آوردن (ب)
بر دیدن	از راه دور شدن، دست کشیدن از کاری (ب)
بر زدن	کاشتن و قبول کردن (آ)
بر زیدن	ورزیدن، مواظبت کردن (ب)
بر سانیدن	کامل شدن، انجام پذیرفتن (ن، س)
بر سمیدن	کامل شدن، انجام پذیرفتن (ن، س)
بر شتن	بریان و سرخ کردن (ب)
بر سرائیدن	باحیا و شرمگین بودن (ن)
بر غالیدن	برانگیختن (س)
بر غالانیدن	برانگیختن (ب)
بر گاشتن	برگرداندن (ن، س)
بر گشتن	برگردیدن (ن، س)

برماسیدن	مالیدن عضوی (ب)
برمالیدن	نوردیدن، آستین بالا کردن که کنایه از گریختن است (ب، س)
برمجیدن	خزیدن، ربودن (آ)
برمچیدن	لمس کردن، دست مالیدن (ب)
برمخیدن	نافرمانی و مخالفت کردن (ب)
برمسیدن	لمس کردن (س)
برمشیدن	خزیدن، ربودن (ن، س)
برهختن	ادب کردن، تربیت کردن (ن، س)
برهودن	نیم سوخته شدن و تغییر رنگ دادن (آ)
برهیمختن	ادب کردن، تربیت کردن (ب)
بریدن	قطع کردن (ن، دش)
بریدن	قطع کردن (ب)
بریدن	قاصد فرستادن (آ)
بزاختن	گداختن و ذوب کردن (ن، س)
بزاریدن	گداختن و ذوب کردن (آ)
بزایانیدن	کهک کردن در زائیدن (ن، س)
بزیدن	وزیدن باد (ب)
بزیدن	کندن موی و پشم و دغدغه کردن (ن، س)
بساردن	شیار کردن زمین (آ)
بساناییدن	مشروب کردن و کثاییدن (ن)
بسانیدن	مشروب کردن (ن، س)
بساویدن	دست مالیدن (ع)

بسیاریدن	مایل بودن (دش)
بستن	مسدود کردن مقابل گشودن (ب)
بسختیدن	خمیر ساختن (آ)
بسفیدیدن	تهیه کردن ، آماده ساختن (ب)
بسکامیدن	نوازش کردن و در آغوش گرفتن (آ)
بسالانیدن	کشیدن و شکستن (ب)
بسنجیدن	پرده کشیدن و پنهان کردن (ن)
بسختدن	سبب تخمیر شدن (ن، س)
بسودن	لمس کردن و مالیدن (ب)
بسوریدن	تفرین کردن (ب)
بسولیدن	تفرین کردن (ب)
بسیجیدن	آماده کردن، قصد کردن (ب)
بسیجیدن	کارها را آماده کردن (آ)
بشپولیدن	پراکنده و پیریشان کردن (ن)
بشخائیدن	خراشیدن بناخن (ب)
بشخودن	خراشیدن (ب)
بشخیدن	درخشیدن و دزدیدن (ن، س)
بشروتن	بلغت زند پرستیدن (ب)
بشکریدن	شکار کردن (ع)
بشکامیدن	سوراخ کردن (ب)
بشکولیدن	حریم بودن و چالاکی کردن (ب)
بشالیدن	چسپیدن و در آویختن (ب)

بشنجیدن	ریختن و پاشیدن (ب)
بشودن	شستن (ن، س)
بشوریدن	تقرین کردن، بهیجان آمدن، در غضب شدن، دعای بد کردن (ب)
بشولانیدن	تحریر کردن (ن، س)
بشولیدن	دیدن و دانستن، پریشان کردن (ب)
بالاسیدن	چین خوردن میوه قبل از رسیدن (آ)
بلعبیدن	ناجاویده فرو بردن (ن)
بلعیدن	ناجاویده فرو بردن (ن، س)
بلفختن	جمع کردن و انداختن (ن، س)
بلملیدن	لنیدن و خشمگین شدن (ن، س)
بلندانیدن	افراختن کنانیدن (ن، س)
بلندیدن	بلند ساختن (آ)
بلنگیدن	توقف کردن و لنگیدن (ن، س)
بمنگیدن	نالیدن و اندوهناک شدن، غروب کردن آفتاب (ن، س)
بمنگیدن	نالیدن و زاری کردن (ن، س)
بنجیدن	مانوس گردیدن، تقسیم کردن (آ)
بندن	بستن (ن، س)
بندیدن	بستن (آ)
بنگشتن	بلعیدن (ب)
بنگشیدن	بلعیدن (ن، س)
بودن	وجود و هستی داشتن (ب)

بوس (نمیدن)	سبب بوسیدن گشتن (ن، س)
بوسیدن	بوسه دادن (آ)
بوشیدن	ملاحظه کردن ، شروع بکاری نمودن (آ)
بوئیدن	بو کردن (ب)
بهاشتن	گریه و زاری کردن (ن، س)
بهانستن	گریه کردن (ب)
بهیدن	فشار دادن ، لگزدن (ن، س)
بیختن	غربال کردن (ب)
بیخستن	بی نوا گشتن و درماندن (ب)
بیزیدن	بیختن (ن، س)
بینجیدن	بیختن ، صبر کردن (ن ، س)
بیوازیدن	پاسخ دادن و قبول عرض کردن (ن، س)
بیوستن	استعفا دادن (ن)
بیوسیدن	امید داشتن (ن، س)
بیوشانیدن	تواضع و فروتنی کنانیدن (ن، س)
بیوگندن	افگندن (ب)
بیوئیدن	امید و اعتماد داشتن (ن، س)
بیمهودن	یاوه گفتن ، برشته کردن (آ)
پاچیدن	پاشیدن ، آهسته راه رفتن (ب)
پارودن	با بیل بدور افگندن (آ)
پاریدن	پرواز کردن (ب)
پاسیدن	نگهبانی کردن (ب)

پاشیدن کنانیدن (ن،س)	پاشانیدن
آب و چیزهای دیگر را اندک اندک روی زمین یا چیزهای	پاشیدن
دیگر ریختن (ب)	
پاک و صاف کردن (ن،س)	پاکیدن
پالودن و صاف کردن (ب)	پالادن
صاف کنانیدن (آ)	پالانیدن
صاف کردن (ب)	پالاییدن
صاف کردن (ب)	پالودن
جستجو کردن ، صاف کردن (ب)	پالیدن
شکنجه و آزار نمودن (ب)	پاهکیدن
پایدار ماندن (ب) انتظار کشیدن (س)	پایستن
درنگ کردن و توقف نمودن (آ)	پایندن
پایدار ماندن (ب)	پاییدن
مخفف پیچیدن (آ)	پیچیدن
طبخ کردن و با آتش نرم کردن (ب)	پختن
فراخ کردن ، کوفتن و پهن کردن (ن،س)	پخچودن
پهن و فراخ کردن (ب)	پخچیدن
فراهم آمدن از غم و درد (ب)	پخسانیدن
خرامان را مرفتن (ن،س)	پخساییدن
خرامیدن (س)	پخسیدن
خرامیدن ، گداختن از غم (ن،س)	پخشانیدن
آزردن ، مغموم کردن (س)	پخشاییدن

بخشودن	کوفتن، پهن گردیدن (ب)
بخشیدن	کوفتن، پهن کردن (ب) پایمال کردن (آ)
پذیرفتن	قبول کردن (ب)
پذیرانیدن	قبول کنانیدن (آ)
پذیرفتاریدن	قبول کنانیدن (ن، س)
پذیرفتن	قبول کردن (ب)
پذیرانیدن	قبول کنانیدن (ن، س)
پراشیدن	پریشان شدن، پاشانیدن (ب) پریشان کردن (آ)
پراگندن پراگندن	{ پریشان و متفرق کردن (ب)
پراگندیدن	پریشان و متفرق ساختن (ن، س)
پراگنیدن	پاشیدن (ل)
پرانیدن	کنایه از تعریف کردن (ب) به پرواز انداختن مرغان (آ)
پرائیدن	آراستن (آ)
پرتابیدن	پرتاب کردن، رها کردن (ب)
پرتמידن	ازسرما و غیره درد کردن و شکافتن دستها و لبها و غیره (س)
پرچیدن	راندن، دفع کردن (ن، س)
پرخییدن	از ریشه کندن، درو کردن (ن، س)
پرداختن	فارغ گشتن، تمام شدن، آراستن و غیره (ب)
پردازیدن	پرداختن (آ)
پردختن	فارغ گشتن، تمام شدن (ن، س)

پرداشتن	کنایه از رواج داشتن (آ)
پرزیدن	پر کردن چاه از سنگ ، بستن چاه از داخل ، تعمیر کردن (ن ، س)
پرسانیدن	سؤال کنانیدن (ن ، س)
پرستیدن	عبادت کردن ، کسی را پرستش کردن (ب)
پرسیدن	سؤال کردن (ب)
پرشیدن	بر باد دادن (ب)
پرماسیدن	سودن ، مالیدن (ب)
پرمخیدن	نافرمانی و مخالفت کردن (ن)
پرمودن	فرمودن (ن)
پروازیدن	پرواز کردن (آصفی)
پرواسیدن	سودن و مالیدن (ب)
پروانندن	{ پرورش کنانیدن ، پرورش کردن (ن ، س)
پروانیدن	
پروردن	پرورش کردن (ب)
پرورنیدن	دسته کردن و بسته بندی نمودن (ن)
پروندن پروندیدن	{ دسته کردن ، بسته نمودن (ن)
پروردیدن	پرورش دادن (ب)
پرو یختن	بیختن و غربال کردن (ن)
پرهختن	اصلاح کردن و تصحیح نمودن (ب)
پرهودن	داغدار شدن از تابش (ن ، س)

پرهیختن	ادب کردن (ب)
پرهیزیدن	پرهیز کردن از چیزی (آ)
پرویدن	پرواز کردن (ب)
پرویدن	پرواز کردن (ب)
پرویدن	لایق و مناسب بودن (ن)
پرویدن	مملو ساختن (ن)
پریشانیدن	مضطرب گشتن (ن، س)
پریشیدن	پریشان شدن و گردانیدن، افشاندن (ب)
پزاختن	گداختن (ب)
پزانیدن	پختن کنانیدن (ن، س)
پزیوختن	بلغتزدادن (ب)
پزیدن	پختن، طبخ کردن (ن، س)
پزیدن	نشکنج گرفتن (ن)
{ پزمراندن پزمرانیدن }	{ پزمرده کنانیدن و پزمرده شدن (ب)
{ پزمردن پزمریدن }	{ خشك شدن، پزمرده شدن (ب)
{ پزولاندن پزولانیدن }	{ پریشان کردن (ب)
پزولیدن	پریشان شدن (ب)
پزوهیدن	تلاش کردن و کاوش نمودن (ب)
پزوهیدن	تلاش و جستجو نمودن (ن، س)
پسانیدن	آبیاری کردن (آ)
پساویدن	دستمالیدن، مستی کردن (ب)

پسندن	مقبول و مطبوع شدن (آ)
پسندیدن	دوست داشتن (ب)
پسودن	سودن (ب)
پسوریدن	دعای بد و نفرین کردن (آ)
پسیچیدن	ترحم کردن ، نرم دل شدن (ل)
پشخودن	افشردن و صاف کردن (آ)
پشخیدن	درخشیدن و تافتن (آ)
پشکردن	جنگیدن (ن، س)
پشکلیدن	خراشیدن (ن، س)
پشمیدن	افشانندن و جدا کردن (آ)
پشنجیدن	افشانندن (ب)
پشولیدن	دعای بد و نفرین کردن (ن، س)
پشیچیدن	مسلح و آماده شدن (ن، س)
پفیدن	دمیدن بالبال در صورتیکه دهان را پُر باد کرده باشند (آ)
پلاسیدن	پژمرده شدن (از پلا سیده)
پلکیدن	دور خود گردش کردن (ش)
پلملیدن	شکایت کردن و نالیدن (ن، س)
پلیدن	مخفف پالیدن، تفحص و جستجو کردن (ب)
پلمیزیدن	سوختن (ش)
پلیشیدن	کشیف و پلید شدن (ن، س)
پنافتن	بسته شدن راه و مجاری آب و شیر در حیوانات (ن، س)
پنایمیدن	منع کردن و بازداشتن (ن، س)

پناه‌بردن	پناه‌بردن، رهایی خواستن (آ)
پنجشیدن	پراگنده کردن و فشردن (آ)
پندارنیدن	پنداشتن کنانیدن (س)
پنداریدن	فهمیدن (ن، س)
پنداشتمن	فهمیدن و خیال کردن (ب)
پندیدن	پند و نصیحت کردن (ب)
پنجه‌کردن	زمره کردن، با خود حرف زدن (ن، س)
پنگاشتمن	رسم کردن و توصیف کردن (آ)
پنهانیدن	پنهان کردن (ن، س)
پوزیدن	عذر آوردن و معذرت خواستن (ب)
پوساندن پوسانیدن	{ کهنه کنانیدن، پوسیده و خراب شدن (ن، س)
پوسیدن	فاسد و خراب شدن (ب)
پوشاندن پوشانیدن	{ لباس در بر کنانیدن، پوشیدن بدن (ن، س)
پوشیدن	پوشیده کردن- لباس در بر کردن (آ)
پویدن	باسرعت راه رفتن (ن، س)
پویندن	باسرعت راه پیمودن (آ)
پهنیدن	گستردن (آ)
پیاوردن	درهم کشیده و کوتاه شدن (ن، س)
پیچانندن پیچانیدن	{ پیچیدن و پیچیدن کنانیدن (ن، س)
پیچیدن	لوله کردن، گردانیدن و غیره (ب)
پیختن	پیچیدن (ب)

پیشیدن	برخاستن و توزیع کردن (ن، س)
پیراستن	زینت دادن (ب)
پیراسیدن	ساییدن و مالیدن (ن، س)
پیراگندن	مترق کردن (ن، س)
پیرانیدن	آرایش کنانیدن و آراستن فرمودن (ن، س)
پیراهیدن	دباغت کردن و آراستن (آ)
پیراییدن	آراستن و پیراستن (ن، س)
پیسودن	میل و رغبت نمودن (ب)
پیکندن	پیوستن و در سلك کشیدن (آ)
پیمودن	اندازه گرفتن (ب)
پیوارندن	جواب دادن، قبول کردن (آ)
پیوسانیدن	انتظار دادن (ن، س)
پیوستن	متصل و ملحق شدن (ب)
پیوسیلن	توقع داشتن ، نگران بودن (آ)
پیوشیدن	خویش را تحقیر کردن، غم خوردن (ن، س)
پیونندن	پیوستن (ن، س)
پیپودن	برشته کردن (ن، س)
تابانیدن تابانیدن	{ پیچیدن کنانیدن، روشن کنانیدن (ن، س)
تابیدن	پیچیدن و درخشیدن، طاقت آوردن (ب)
تاختن	حمله کردن، دویدن (ب)
تازانیدن تازانیدن	{ تاختن کنانیدن (ن، س)

تازیدن	حمله کردن، دویدن، تاختن (آ)
تاسانیدن	خفه کردن، دلگیر و غمناک کردن (آ)
تاسایانیدن	خفه کردن، غمناک ساختن (ن، س)
تاسیدن	غمگین شدن، بیقرار شدن (ب)
تافتن	پیچیدن، گرم کردن (ب)
تالیدن	نالیدن، فریاد کردن (ن، س)
تانیدن	مخفف توانیدن، توانستن (ن، س)
تاوانیدن	غلطاندن و پیچاندن (ن، س)
تاوندن	گولی زدن (ش)
تاویدن	تا بیدن، پسندیدن (ن، س)
تاییدن	مشابه بودن (ن، س)
تپاسیدن	از شدت گرما بیهوش شدن (ب)
تپاهانیدن	ویران کنانیدن (ن، س)
تپاهیدن	ویران و خایع شدن (ن، س)
تپایانیدن	لرزاندن (ن، س)
تبرکیدن	شکافتن سم یا ناخن (ن، س)
تپسیدن	از گرما بی آرام گشتن (ب)
تپیدن	لرزیدن (ن، س)
تپانیدن	تپیدن کنانیدن (ن، س)
تپایانیدن	تپیدن کنانیدن (ن، س)
تپیدن	گرم شدن، بیقرار شدن (ب)
تخشمیدن	بالا و در صدر مجلس نشستن (ب)

تراویدن (ب)	ترا بیدن
نیکو کردن، آراستن (آ)	تر افیدن
رندیدن و خراشیدن (ب)	تراشیدن
شکافتن، صدا کردن در شکافتن (ن، س)	ترا گیدن
عرق کردن (ن، س)	ترانیدن
تراوش کنانیدن (ن، س)	تراوانیدن
چکیدن (ب)	تراویدن
تراویدن (ب)	تراییدن
لرزیدن، مرتعش کردن (ن، س)	تر تبیدن
سبب ترسیدن شدن (ن، س)	{ ترساندن ترسانیدن
خوف داشتن (ب)	ترسیدن
چیز را ترش کردن (ن، س)	ترشانیدن
ترش شدن (ن، س)	ترشیدن
شکافتن (ب زیر کفاند)	{ ترکاندن ترکانیدن
شکافتن و شق شدن (ن، س)	ترقیدن
شکافتن و شق شدن (ن، س)	تر گیدن
تیر افکندن کنانیدن (ن، س)	ترهانیدن
ساکت شدن (ن، س)	تره زدن
تیر افگندن (ن، س)	تره بیدن
رنجیده و یرجین شدن (ب)	ترنجیدن
چله کمان جهانیدن - صدای تیر انداختن و شمشیرزدن (ب)	ترنگانیدن

ترنگیدن	صدای شمشیر زدن (ن، س)
تروهمیدن	آمیختن با مردم (آ)
تُریدن	زمیدن ، گریختن (ب)
تَریدن	کشیدن و بیرون آوردن (ب)
تَریدن	بیرون کشیدن (ب)
تسبانیدن	سبب شکافتن شدن (ن، س)
تسبیدن	شکافتن اب (ن، س)
تشر زدن	تندی کردن ، باخشم حرف زدن (ع)
تفتن	مخفف تافتن (ب)
تفتیدن	گرم شدن از آفتاب (ن، س)
تفریدن	بیرون و برشته کردن (ن، س)
تفسانیدن تفسانیدن	{ طپانیدن و گرم کنازیدن (شعر مسعود سعد)
تفسیدن	تسیدن ، گرم شدن (ب)
تفیدن	گرم کردن یا شدن با تش (آ)
تکاندن تکمانیدن	{ جنبش دادن (ن، س)
تکروتن	بلغت زدن پیچیدن (ب)
تکیدن	جنبش دادن ، تکان دادن (ن، س)
تکاندن تکمانیدن	{ جنبش دادن ، دوانیدن (ن، س)
تکیدن	دویدن ، تاختن (ن، س)
تلابانیدن	قهقهه کنازیدن (ن، س)
تلابیدن	قهقهه زدن (ن، س) ، تراویدن (ب)

تلاشیدن	جستجو کردن (ن، س)
تلاویدن	تراویدن (ن، س)
تناسیلیدن	خوشحال شدن (آ)
تذللیدن	پاک کردن بوسیله شستن، جلا دادن (ن، س)
تذانییدن	بافتن کتانیدن (ن، س)
تذسیدیدن	تافتن ریسمان (ن، س)
تذمیدیدن	لرزیدن (ب) رشتن، بافتن، ساکت شدن، پیچیدن (ن، س)
تذجیلیدن	بخود پیچیدن، درهم فشردن (ب)
تذدییدن	خشم کردن، تندی کردن (ب)
تذسیدیدن	آزرده و پریشان شدن (ن، س)
تذنگیدن	پیریدن (ش)
تذودن	کشیدن، نسج کردن و بافتن (ب)
تذیدیدن	کشیدن نخ و طناب و غیره (ب)
توالیدن	توانستن (ن، س)
توانستن	قابل بودن برای انجام دادن کاری (ب)
توانیدن	قابل بودن برای انجام دادن کاری (ن، س)
توختن	خواستن، جمع نمودن، پس دادن (ب)
توریدن	رمیدن و بیکسو رفتن (ب)
توزیدن	تاخت و تاراج کردن، اندوختن، ادا نمودن (ب)
توفیدن	غریدن، داد و فریاد کردن (ب)
تولیدن	بانگ زدن، دور شدن و بیکسو رفتن (ب)

تویدن	تپیدن، تفتن، گداختن (ع)
تهادن	راست ایستادن، درست و راست شدن کار (آ)
تهانانیدن	تهی کنانیدن (ن، س)
تهیدن	تهی و خالی کردن (ن، س)
تیزیدن	شتاب کردن، تند کردن چاقو و آلات دیگر مثل آن، رها کردن باد از یائین (آ)
جابیدن	سست شدن، افسوس خوردن (ن، س)
جاتونتن	بلغت زند آمدن (ب)
جاسونتن	بلغت زند دارا بودن (ب)
جاگونتن	بلغت زند آوردن (ب)
جامونتن	بلغت زند رسیدن (ب)
جانبیدن	ثروت داشتن، مکروه دانستن (ن، س)
جاوانیدن	صدا کردن پرندگان، صدا زدن، تف انداختن، همپشه بودن (ن، س)
جاویدن	جویدن، تف انداختن (ب) فریاد کردن (ن)
جاییدن	جویدن (ب)
جخشیدن	چین دار و درهم کشیده شدن (ن، س)
جخشیدن	پُرچین شدن، درهم کشیده شدن (ن، س)
جخیدن	کوشش کردن (ن، س)
جریدن	چربیدن (ن، س)
جریستن	بهم ساییدن دندان (ن، س)
جریگیدن	صدا کردن شمشیر و گرز و غیره (ب)

چریدن	پاره شدن و چاک خوردن (ش)
جزیدن	سوختن با صدا (ش)
جزیدن	تغییر دادن و تبدیل کردن (ب)
جستانیدن	جستن کنانیدن (ن، س)
جستن	پریدن (ب)
جُستن	تلاش کردن (ب)
جغیدن	جهیدن (ش)
جُفتن	پیوستن ، مایل بودن (ن، س)
جفتن	خُم شدن ، بد حال شدن (ن، س)
جفتیدن	خُم شدن ، بد حال شدن (ن، س)
جکیدن	پریدن روی آتش و غیره (از کتاب هفته)
جنبانیدن (ع)	{ بحرکت در آوردن (ن، س)
جنبانیدن	
جنبیدن	حرکت کردن (ب)
جنگانیدن	مبارزت کنانیدن (ن، س)
جنگیدن	مبارزت کردن ، جدال کردن (آ)
جوزیدن	غم و غصه خوردن (ب)
جوسیدن	معین و مقرر کردن (ن، س)
جوشانیدن	{ جوشیدن کنانیدن (ن، س)
جوشانیدن	
جوشیدن	از حرارت بجوش آمدن مایعات ، خشمگین شدن (ب)
جولیدن	ژولیدن و پریشان شدن (ب)
جویانیدن	جُستن کنانیدن (ن، س)

جویدن	زیر دندان خرد کردن (ب)
جویدن	طلب و تلاش کردن (ن، س)
جویدن	جاری و روان کردن آب (ن)
جهاندن	جهیدن کنانیدن (ع)
جهانیدن	پرانیدن و جهیدن کنانیدن (ن، س)
جهیدن	جستن و خیز کردن (آ)
چاپیدن	غارت کردن و تاراج نمودن (ن، س)
چاکانیدن	چکاندن (ب)
چاهیدن	شاشیدن (ب، س) خرامیدن (ن)
چاودن	بانگ زدن (ب)
چاهیدن	سرمابخوردن ، بهم خوردن دندان ازسرما (آ)
چاییدن	چاهیدن (ن، س)
چپاندن	آگنده کردن ، تپاندن ، پر کردن (ع)
چپانیدن	آگندن ، تپانیدن و غیره (ن ، س)
چسپیدن	چسپیدن و خود را بکسی بستن (ب)
چمپیدن	میل کردن بطرف چپ ، از طرفی بطرفی گردیدن (ب)
چخیدن	استهزا کردن ، خصومت ورزیدن (ب)
چدن	مخفف چیدن (آ)
چراماندن	اجازه چریدن دادن ، بچرا وا گذاشتن (ن، س)
چراندن	بچرا گذاشتن ، علف دادن به حیوان (ن، س)
چرانیدن	چرا کنانیدن (آ)
چراییدن	چرا کردن (ن)

چربیدن	غالب آمدن (ب) چرب و تر بودن (آ)
چرخاندن چرخانیدن	{ گرداندن و بدور چیزی گردش دادن (ع)
چرخیدن	دور زدن و گردش کردن (ع)
چرستیدن	بیم فشردن دندان (ن، س)
چرنجیدن	آواز و صدا کردن گریز و غیره (ب)
چروکیدن	چین دار شدن ، تا خوردن (ن)
چرویدن	چاره جستن (ب) کمک خواستن (آ)
چریدن	غلب و گیاه خوردن چارپایان (ب)
چویدن	غلف و گیاه خوردن چارپایان (شعر ناصر خسرو)
چسبیدن	اتصال یافتن (ب)
چسپاندن چسپانیدن	{ نصب کردن و چسپیدن کنانیدن (ن، س)
چسپیدن	اتصال یافتن (آ)
چشاندن	مزه و ذایقه کنانیدن (ع)
چشانیدن	مزه و ذایقه کنانیدن (ن، س)
چشمیدن	مزه و طعم کردن (ب)
چغزیدن	ترسیدن و واهمه نمودن (ب)
چغزانیدن	نال و زاری کنانیدن ، ترساندن (ن، س)
چغزیدن	ترسیدن و واهمه نمودن (ب)
چغیلدن	کوشیدن و سعی نمودن (ب)
چغمتن	دز یافتن ، فهمیدن (ن، س)
چفساندن چفسانیدن	{ چسپانیدن (ل)

چسبیدن (ب)	چفسیدن
نیزه نصب کردن ، میخ فرو بردن (ن، س)	چقمیدن
چکیدن کنانیدن (آ)	چکاندن چکانیدن
خجل شدن ، طلمیدن (ب)	چکسیدن
قطره قطره ریختن (ب)	چککیدن
مکیدن چیزی (ن)	چمکیدن
فشردن و فشار دادن (ع)	چالاندن
چلیدن کنانیدن (ن)	چالانیدن
رفتن ، جنبیدن ، روان شدن (ن، س)	چلیدن
خرام کنانیدن (ب)	چمانیدن
خرامیدن ، راه رفتن (ب)	چمیدن
چیدن کنانیدن (ن، س)	چمانیدن
جستن و خیز کردن (ب)	چنبیدن
سخن گفتن (ب)	چنگیدن
چیدن و جمع کردن (ن، س)	چنیدن
افتادن و لغزیدن ، ستیزه کردن (ب)	چوخیدن
چسبیدن (ب)	چوسیدن
مکیدن (ب)	چوشدن
مکیدن (ب)	چوشیدن
چربیدن ، چکیدن (ب)	چربیدن
چپچه کردن پرندگان (شعر حاذق تبریزی)	چپچهیدن
ذبح کردن ، اندوختن (ن، س)	چپانیدن

چیدن	جمع نمودن ، بالای هم گذاشتن (ب)
چیناییدن	فراهم آوردن ، (ن،س)
چیندن	خوشه چینی کردن (ن،س)
خابیدن	پایمال کردن ، خوابیدن (ن،س)
خاراندن	خاریدن و خاریدن کنانیدن (ب)
خارانیدن	خاریدن و خاریدن کنانیدن (ن،س)
خاریدن	خارش پیدا کردن پوست بدن ، خراشیدن (آ)
خاستن	بلند شدن و ایستادن (ب)
خاسیدن	پیر و کهن شدن (ن،س)
خاصیدن	پوشیدن و پنهان کردن (ن،س)
خاموشیدن	ساکت شدن (آ)
خاییدن	جاویدن ، بدن‌دان نرم کردن (ب)
خبانیدن	پایمال کردن (ن،س)
خباییدن	جاویدن و خاییدن (س)
خمیدن	پایمال کردن ، خاییدن (ن،س)
خمپیدن	خمیده و کج شدن (آ)
خجالییدن	در آغوش گرفتن ، محاصره کردن (ن،س)
خجوئیدن	در آغوش گرفتن ، محاصره کردن (آ)
خجیدن	فراهم آمدن ، جمع کردن (آ)
خراشاندن	خراشیدن و خراشیدن فرمودن (ع)
خراشانیدن	خراشیدن و خراشیدن کنانیدن (ن،س)
خراشیدن	ریش کردن ، مجروح ساختن (ب)
خرامانیدن	خرام کنانیدن (ن،س)

خرامیدن	بناز راه رفتن (ب)
خرانیدن	خریدن کنانیدن (ن، س)
خرجیدن	اشك ريختن (ب)
خرچیدن	گریه کردن (ن، س)
خُرسیدن	پوسیدن، گندیدن (ن، س)
خروشانیدن	غوغا کنانیدن (ن، س)
خروشیدن	بانگ زدن، غوغا کردن (ب)
خریدن	چیزی بعوض پول یا چیزی گرفتن (ب)
خریدن	چیزی بعوض پول یا چیزی دیگر گرفتن (شعر قوامی رازی)
خُریدن	خرخر کردن در قُب یا در خواب (س)
خَریشیدن	تراشیدن و خراشیدن (ب)
خزیدن	نشسته راه رفتن، آهسته دور شدن (ب)
خساندن	سائیدن و خاییدن (ب)
خسانیدن	ریش کردن بدندان (ن، س)
خساییدن	سائیدن و خاییدن (ب)
خسبیدن	بخواب رفتن (ب)
خُسپانیدن	خسپیدن کنانیدن (ن، س)
خسپانیدن	پایمال کنانیدن، اتمام آتش کردن فرمودن (ن، س)
خُسپیدن	بخواب رفتن (ب)
خسپیدن	لگد زدن، آتش نشانیدن (ن، س)
خستن	خسته و مانده شدن (آ)
خستیدن	مجروح و پاره کردن (آ)
خسودن	بریدن و درو کردن علف و غله و غیره (ب) تعریف کردن (آ)

خوردن	بریدن و درو کردن غله و علف و غیره (ب) داخل شدن و سلام دادن (آ)
خسیدن	خاییدن (ب) کهنه و پیر شدن (آ)
خشانیدن	بدندان نرم کردن (ب)
خشاییدن	بدندان خرد کردن (آ)
خشکاندن	خشك کنانیدن (ع)
خشکانیدن	خشك کنانیدن (آ)
خشکیدن	خشك شدن (آ)
خشودن	پیراستن و شاخه‌های زیادی درخت را بریدن (ب)
خفانیدن	سوزن فرو بردن (س)
خفتانیدن	خوابانیدن (ب)
خفتن	خوابیدن (ب)
خفتیدن	خوابیدن (ب)
خفسیدن	خوابیدن (شعر ناصر خسرو)
خفندن	سرفه کردن ، افشاندن و پاشیدن (ن، س)
خفندیدن	خفه شدن (ن، س)
خفیدن	نفس زدن ، خفه شدن ، عطسه کردن (ب)
خفیدن	سرفه کردن (ب)
خکیدن	پایمال کردن (ن، س)
خلاندن	نصب کردن ، فرو بردن (ع)
خلانیدن	نصب کردن ، فرو بردن (ن، س)
خلمیدن	بینی گرفتن ، خشمناك شدن (آ)

اعضا گرفتن و کندن بناخن (شعر ناصر خسرو)	خلنجیدن
فرورفتن ، زخم کردن (ب)	خلیدن
گرفتن بینی و بیرون کردن خلم از آن (ن، س)	خلیمیدن
خم کردن، تقلید کردن (ع)	خماندن
خم کردن ، تقلید کردن (ب)	خمانیدن
ساکت شدن (آ)	خموشیدن
کج شدن (ب)	خُمیدن
خلمیدن و بینی گرفتن (آ)	خُمیدن
تقلید کردن گفتگو و حرکات و سکنات بطور تمسخر (ب)	خنبانیدن
کج شدن، تقلید کردن در گفتگو (ن، س)	خَنبیدن
برجستن (ب) رقص کردن (آ)	خُنبیدن
خندیدن کنانیدن (ن، س)	{ خندا نلن خندا نیدن
خنده کردن (ب)	خندیدن
شهرت یافتن ، پیچیدن صدا در کوه و گنبد و غیره (ب)	خَنیدن
تاب دادن (آ)	
مکیدن، (ن، س)	خَنیدن
خسپیدن کنانیدن (آ)	خواباندن
خسپیدن کنانیدن (ن، س)	خوابانیدن
خوابانیدن (ن، س)	خوابنیدن
خفتن و استراحت کردن (آ)	خوابیدن
آب دادن ، خیره نگاه کردن (ن، س)	خواجهیدن
خوردن و آشامیدن (آ)	خواردن
دادن برای خوردن و آشامیدن (ن، س)	خوارنیدن

خواستن	آرزو کردن، اراده کردن، طلبیدن (ب)
خواستیدن	پهن کردن، خوابیدن و چشیدن (س)
خوانانیدن	خواندن (ن، س)
خواندن	قرائت کردن، دعوت کردن و غیره (ب)
خوانیدن	خواندن، خواندن کنانیدن (ن، س)
خواهانیدن	استدعا کنانیدن، عرض کردن فرمودن (ن، س)
خواهیدن	خواستن (ن، س)
خوچاریدن	نگاهداشتن، آزرده، رنجیدن (ن، س)
خوچیدن	چیزی را بد دیدن بعلت ضعف چشم (ن، س)
خوراندن	خوردن و آشامیدن کنانیدن (ع)
خورانیدن	خوردن و آشامیدن کنانیدن (ن، س)
خوردن	از گلو فرو بردن طعام و غذا (ب)
خورشیدن	جمع کردن و گرد آوردن (ن، س)
خوریدن	دعوت بعروسی کردن، خوردن (ن، س)
خوزیدن	طلبیدن و دعوت کردن (ن، س)
خوسانیدن	خيسانیدن (ب) خواستن کنانیدن (ن، س)
خوستن	استفسار کردن و پرسیدن (ن، س)
خوسیدن	خشکیدن و فراهم آوردن (ن، س)
خوشانیدن	خشکانیدن (ب)
خوشیلدن	خشکیدن و چین دارشدن (ب)
خواهانیدن	درخواست کردن فرمودن (ن، س)
خویدن	خاییدن، فروختن غله که هنوز درخوشه باشد (ن، س)

خویدن	عرق کردن، جمع کردن و شدن (ن، س)
خاییدن	خاییدن، بدن‌دان نرم کردن (ن، س)
خیاییدن	خاییدن، جاویدن و غیره (ن، س)
خمیدن	خمیدن و خم شدن (ب) آزدن (آ)
خیزاندن	بلند کنانیدن (ع)
خیزانیدن	بلند کنانیدن ان، س
خیزیدن	آهسته بجائی در شدن، خزیدن، لغزیدن (ب)
خیساندن خیسانیدن	{ خیس کردن و کنانیدن (ن، س)
خیساییدن	آمیختن، خزیدن، خیس کنانیدن (ن، س)
خیسمیدن	نم و تر کردن (آ)
خیزینیدن	آراستن (ن، س)
خیمیدن	خاییدن (ن، س)
داختمن	دانستن (ب)
داخیدن	جدا کردن، دیدن (ب)
دادن	کسی را چیزی عطا کردن (ب)
دارانیدن	داشتن کنانیدن (ن، س)
داشتن	مالک بودن چیزی (ب)
دامانیدن	دمیدن کنانیدن (ن، س)
دامیدن	بالا رفتن، بر کردن، تخم افشاندن، باد زدن (ب)
دانانیدن	دانستن کنانیدن (ن، س)
دانستن	مطلع و واقف گشتن (ب)
دانیدن	دانستن (آ)

دایانیدن	سبب دانستن شدن، دانا کنانیدن (ن، س)
درانندن	دریدن و دریدن کنانیدن (ع)
درانیدن	دریدن کنانیدن، چاک دادن (ن، س)
درانیدن	درانندن و شکافتن (دش)
درآییندن	آواز کردن، زنگ زدن گفتن (ب)
درخشانییدن	درخشیدن کنانیدن (ن، س)
درخشیدن	پرتو افکندن، درخشان شدن (ب)
درفشانییدن	درفشیدن کنانیدن (ن، س)
درفشیدن	درفشیدن (ب)
درمانندن	عاجز و بیچاره شدن (آ)
درمیدن	درمیدن، وزیدن، عوعو کردن سگ (آ)
درنگانییدن	درنگ کنانیدن (ن، س)
درنگیدن	درنگ کردن (ب)
دروانیدن	درویدن کنانیدن (ن، س)
درودن	درو کردن و بریدن علف و غله پخته (ب)
درویدن	درو کردن و بریدن علف و غله پخته (ب)
دریابانییدن	در یافتن کنانیدن (س)
دریابیدن	پیدا کردن چیزی (ن، س)
دریافتن	پیدا کردن چیزی (ب)
دریدن	درو کردن (ن)
دریدن	پاره کردن، چاک کردن (آ)
دریدن	پاره و چاک کردن (شعر فرخی و دیگران)

دزدانیدن	سرقت کنانیدن (ن، س)
دزدیدن	سرقت کردن (ب)
دلیدن	غله را خرد کردن (از - لیده)
دماندن دمانیدن	{ دمیدن کنانیدن (آصفی)
دمیدن	وزیدن باد، روییدن گیاه (ب)
دندانیدن	زیر دندان نرم کردن (ن، س)
دندیدن	جوشیدن از خشم، غرغر کردن (ب)
دنیندن	خروشیدن از خشم، دویدن بنشاط (ب)
دواندن دوانیدن	{ دویدن کنانیدن، راندن (آ)
دوختن	با سوزن و نخ جامه درست کردن، شیر را از پستان حیوان در آوردن (ب)
دوزانیدن	دوختن فرمودن (ن، س)
دوزیدن	دوختن (آ)
دوسانیدن	چسپانیدن (آ)
دوسیدن	چسپیدن، گچ مالیدن (ب)
دوشانیدن دوشانیدن	{ دوشیدن فرمودن (آ)
دوشیدن	خارج کردن شیر از پستان حیوان (ب)
دویدن	با سرعت راه پیمودن (ب)
دهانیدن	عطا کنانیدن (ن، س)
دیدن	نگریستن، نگاه کردن (ب)
راندن	دفع کردن، ازابه و غیره را براه انداختن (ب)
رایانیدن	راهنمایی و هدایت کردن (ن، س)

ربانیدن	ر بودن کنانیدن (ن، س)
رباییدن	گرفتن، غارت کردن، دزدیدن (ن، س)
ر بودن	غارت کردن و بزور گرفتن چیزی (ب)
ربیدن	ر بودن (ن، س)
رخشیدن	درخشنده بودن، تابیدن (ن، س)
رخمیدن	تند تند نفس کشیدن (ب)
رزیدن	رنگ کردن (آ)
رساندن رسانیدن	{ پروراندن، چیزی را بجائی نزدیک کردن (آ)
رستانیدن	رستن کنانیدن، سبب روییدن شدن (آ)
رستن	از زمین سر کشیدن نبات، روییدن (ب)
رستن	نجات یافتن (ب)
رستن	رشتن، بافتن (ن، س)
رسیدن	پخته و کامل شدن، آمدن بجائی (ب)
رسیدن	رشتن و بافتن (ن، س)
رشتن	پیچیدن، نخ بافتن (ب)
رشتن	رنگ کردن (ن، س)
رشدن	ریختن، افشانیدن (ن، س)
رفتن	شدن ازجائی بجائی (ب)
رُفتن	جاروب کردن، تمیز کردن (ب)
رقصاندن رقصانیدن	{ رقص کنانیدن (ن، س)
رقصیدن	پا کوفتن (آ)
رکیدن	ازخشم باخود سخن گفتن (آ)

ازخشم باخود سخن گفتن (ن ، س)	رغمیدن
رم دادن ، گریزانیدن (ع)	رماندن
رم دادن ، گریزانیدن (آ)	رمانیدن
خراب شدن دیوار (ش)	رُمبیدن
فرار کردن (ب)	رمیدن
آزرده ساختن ، باعث رنج شدن (ع)	رنجانیدن
آزرده ساختن ، رنج دادن (ن ، س)	رنجانیدن
دلشنگ و آزرده شدن (آ)	رنجیدن
تراشیدن فرمودن (ن ، س)	رندانیدن
تراشیدن و رنده کردن (ب)	رندیدن
رویدن گیاه (ب) زیاد کردن (آ)	رنمیدن
فرستادن ، ارسال داشتن (ن ، س)	روانیدن
رویدن کنانیدن (ن ، س)	رُوانیدن
جاروب کنانیدن (ن ، س)	روبانیدن
جاروب کردن ، رُفتن (ب)	روبیندن
افزودن ، چکیدن (ن ، س)	روزندن
روشن شدن ، زیاد شدن ، عرق کردن (ن ، س)	روزیدن
بیرون آمدن ، سرچشمه گرفتن (دش)	روزیدن
پاک کردن دندان ، خلال کردن دندان (ن ، س)	روفانیدن
جاروب کردن ، رویدن (ب)	روفتن
رویدن کنانیدن (ع)	رویاندن
رویدن ، نهال نبات را نمو دادن و غیره (ن ، س)	رویانیدن

رویدن	رفتن (ن، س)
رویدن	رستن، نمو کردن، سبز شدن (ب)
رهاندن رهانیدن	آزاد کردن و کنانیدن (ن، س)
رهیدن	آزاد شدن، نجات یافتن (ب)
ریختن	انداختن، خرد شدن، هجوم آوردن (ب)
ریدن	تخلیه شکم کردن، قضای حاجت کردن (ب)
ریدیدن	پراکنده شدن، نابود شدن (ن، س)
ریزاندن ریزانیدن	ریختن کنانیدن (ن، س)
ریزیدن	شکستن، پراکنده شدن (ن، س)
ریسانیدن	رشتن کنانیدن (ن، س)
ریستن	زاری کردن، آهسته سخن گفتن، بافتن و نخ درست کردن (ن، س)
ریسمیدن	رشتن و تافتن (ب)
ریشتن	کوشش کردن، آهسته سخن گفتن، ریسمان ساختن (ن، س)
ریشیدن	فرو ریختن چیزی در چیزی (ب)، تافتن، ریسمان درست کردن، زخم شدن، گداختن، پاشیدن (آ)
ریویدن	آزاد شدن، معزول گشتن، مرخص شدن (ن، س)
ریهانیدن	ویران کردن، خراب کردن (ب)
ریهیدن	خراب شدن، ساقط شدن، گزیدن (ب)
زاییدن	بیک صفت موصوف شدن، بهره مند شدن (ب)
زادن	بدنیا آمدن، بچه بدنیا آوردن، زاییدن (ب)
زاریدن	نالیدن، فریاد کردن، زاری کردن (آ)

زاستن	زادن و تولید کردن ، باور کردن (آ)
زایدن	زاییدن (ب)
زاییدن	ولادت یافتن ، متولد شدن (ب)
زخمیدن	ناله و فریاد کردن ، در بدحالی ماندن (دش)
زدانیدن	سبب زدن شدن ، زدن فرمودن (ن،س)
زدایانیدن	زدودن کنانیدن (ن،س)
زداییدن	پاک کردن ، زنگ دور کردن (ن،س)
زدن	آسیب رساندن ، نواختن ، چیزی یادست بر بدن کسی فرود آوردن و کوفتن وغیره (ب)
زدودن	پاک کردن ، زداییدن (ب)
زیستن	زیستن (آ)
زغاریدن	بانگ برآوردن ، فریاد کردن (آ)
زغنگانیدن	آه کشانیدن ، زاری کنانیدن (ن،س)
زغنگییدن	آه کشیدن وناله کردن (آ)
زفرانیدن	بسیار خوردن ، عطسه زدن (ن،س)
زفریدن	کم خوردن (ن،س)
زقرقیدن	لنگان راه رفتن (آ)
زکیدن	ازخشم با خود سخن گفتن (آ)
زلقیدن	لغزیدن و غلطیدن (ن،س)
زمرمیدن	بسیار خوردن ، آهسته عطسه کردن (آ)
زمودن	نقش و نگار کردن ، زر دوزی کردن (ب)
زمیدن	جاویدن ، خاییدن (ب)

زندگانی تازه بخشیدن (ن،س)	زنانیدن
صفیر زدن ، زنوئیدن سگ و گرگ (ن،س)	زنایانیدن
گریه و نوحه کردن (دش)	زنجیدن
آبستن و باردار شدن (ن،س)	زندیدن
زوزه کردن سگها و گرگها (س)	زنوبیدن
گریه و زوزه کردن سگها و گرگها (ب)	زنودن
مویه و زوزه کردن سگها و گرگها و غیره (آ)	زنویدن
مویه و زوزه کردن سگ و گرگ و غیره (ب)	زنویدن
اصلاح شدن ، آشتی کردن (آ)	زنهاریدن
پیر و لاغر شدن (آ)	زواریدن
مانده و خسته شدن (ن،س)	زورانیدن
قوت و توانائی دادن (ن،س)	زورمیدن
زبردستی و ظلم کردن (ن،س)	زوریدن
بلند کردن ، افراختن (ن،س)	زوریدن
چکیدن ، تراویدن (ن،س)	زوشیدن
چکیدن و تراویدن (آ)	زوهیدن
بلند و مرتفع شدن ، آه کشیدن (ن،س)	زویدن
زیر افگندن ، گشاده کنانیدن (ن،س)	زهانیدن
زاییدن (ب)	زهیدن
افتادن و تراویدن (ب)	زهیدن
حیات دادن ، زنده کردن (آ)	زیانندن زیانیدن
آراستن و پیراستن (آ)	زیمیمدن
سبب زیر آوردن شدن ، سبب آه کشیدن شدن (ن،س)	زیرانیدن

زیر آمدن، آه کشیدن (ن، س)	زیریدن
زندگی کردن، عمر کردن، نفس کشیدن (ب)	زیستن
بخواب رفتن (آ)	زیودن
آراسته و سزاوار شدن (ن، س)	زییدن
بسیار خوردن و اختلاج معده داشتن (شعر ناصر خسرو)	زاریدن
بیهوده گفتن (دش)	ژاژخائیدن
ژنودن، جاویدن (آ)	ژاژیدن
ژاریدن و جاویدن (آ)	ژاویدن
تر و خیس شدن (ب)	ژفیدن
تندی کردن، غرغر کردن (ب)	ژکیدن
چکیدن و تراویدن (ن، س)	ژوشیدن
درهم شدن، پریشان گردیدن (ب)	ژولیدن
چکیدن آب باران از سقف (ب)	ژوهیدن
آماده کردن، بنا کردن، پرداختن و غیره (ب)	ساختمن
آماده کردن، بنا کردن، موافق بودن (ب)	سازیدن
مالیدن و سائیدن (ن، س)	ساوزیدن
سودن، سائیدن (ب)	ساویدن
سبقل کردن فرمودن (ن، س)	سایانیدن
آرد کردن، سوراخ کردن (ب)	ساییدن
شکافته شدن زمین (ن، س)	سباریدن
دادن، بامانت دادن، تسلیم کردن (ب)	سپاردن
دادن و تسلیم کردن (ن، س)	سپاریدن

سپاسیدن	شکر نعمت کردن، شکر گزار شدن (آ)
سپوختن	فرو بردن میخ در دیوار (ن، س)
سپرانیدن	پایمال کردن، اجازه دادن (ن، س)
سپردن	بیچیدن، لفافه کردن (ن، س)
سپردن	بتحویل کسی دادن (ب)
سپردن	کامل کردن، باتمام رساندن (ن، س)
سپوختن	سوراخ کردن، سوزن فرو بردن (ب)
سپوزیدن	سوراخ کردن، سوزن فرو بردن (ب)
ستادن	گرفتن، ایستادن (ب)
{ ستاندن ستانیدن }	گرفتن زن و چیزی (ن، س)
ستاییدن	ستایش کردن، تعریف کردن (ن، س)
ستدن	گرفتن چیزی (ب)
ستردن	حجامت کردن، زدن مو با استره (آ)
ستزیدن	ستیزه کردن، تقاضا کردن (ن، س)
ستمیدن	ظلم کردن (آ)
ستودن	تمجید کردن (ب)
ستوردن	ستردن، تراشیدن (ب)
ستوهانیدن	سبب آزرده شدن (ن، س)
ستوهیدن	آزرده شدن (آ)
ستمیدن	جور و ستم کردن (آ)
ستیلدن	ستاندن و گرفتن (آ)
ستمیزدن	جنگ کردن (آ)

ستیزه کردن ، منازعه کردن (ب)	ستیزیدن
سرد کردن (ب)	سجانییدن
سرد کردن (ن، س)	سجایییدن
سرد شدن هوا (آ)	سجیدن
وزن کردن ، سنجیدن (ب)	سختن
وزن کردن و سنجیدن (آ)	سختییدن
سراییدن فرمودن (ن، س)	سرایانیدن
آواز خواندن ، نغمه و سرود خواندن (ب)	سراییدن
آمیختن ، خمیر کردن (ب)	سرشتن
سرفیدن ، سرفه کنانیدن (س)	سرفانییدن
سرفه کردن (آ)	سرفیدن
آبیاری کردن (ن، س)	سرنیدن
مباحثه کردن (ن، س)	سرنگییدن
جواب و سؤال کردن ، خندیدن (ن، س)	سرنگییدن
لباس پوشیدن (ن، س)	سرنگییدن
آواز خواندن (ب)	سرودن
سراییدن ، لغزیدن (آ)	سُریدن
سرشتن و خمیر کردن (آ)	سَریشیدن
سزیدن (س)	سزائییدن
بلغت زنده رفتن (ن، س)	سزیتونتن
لایق گشتن (ب)	سزیدن
سوراخ کنانیدن ، سفتن فرمودن (ن، س)	سفتانیدن

سورخ کردن و شدن (ب)	سفتن
سورخ کردن و شدن (آ)	سفتیدن
سوت زدن (ن، س)	سفلیدن
سرفه کردن ، عطسه کردن (ن، س)	سُفلیدن
سفتن و سورخ کردن (ن، س)	سفیدن
فکرو اندیشه کردن (ب)	سکالیدن
درهم پیچیدن ، مغرور شدن (ن، س)	سکرفانیدن
سکندری خوردن ستور (ب)	سکرفیدن
گسستن و گسلیدن (ب)	سکستن
{ شکستن و شکستن کنانیدن (دش)	سکلانیدن
	سکلانیدن
شکستن (مثنوی، دش)	سکلیدن
گزیدن ، تراشیدن ، سرفه کنانیدن (ن، س)	سکنجانیدن
گزیدن ، سرفیدن (ب)	سکنجیدن
جست و خیز کردن . تاختن (ب)	سکیزیدن
فکرو اندیشه کردن (ب)	سکالیدن
اقرار گناه کردن (ب) پیچیده شدن (ن، س)	سگزیدن
عف عف کردن سگ (ن، س)	سگلابیدن
آه کشیدن ، آروغ زدن (ن، س)	سگلیدن
سرفه کردن (آ)	سلفیدن
معطر بودن و بوییدن ، بو دادن (ن، س)	سمیدن
سورخ کنانیدن (آ)	سنبانیدن
سورخ کردن (ب)	سنبیدن

سنجانیدن	وزن کردن، اندازه کزائیدن (ن،س)
سنجیدن	وزن کردن و اندازه گرفتن (ب)
سنجیدن	آماده کردن، تدارك کردن (ن،س)
سنمیدن	زور بکار بردن، تحمل زحمت کردن (ن،س)
سوختن	آتش گرفتن (ب)
سودن	کوبیدن، سائیدن (ب)
سورمیدن	دمیدن در سرنا (ن،س)
سوزاندن	{ آتش زدن (ن،س)
سوزانیدن	
سوزیدن	سوختن (ن،س)
سوگیدن	غمگین شدن، زاری کردن (ن،س)
سولیدن	غمگین شدن، زاری کردن (آ)
سرسختن	ترسیدن و رمیدن (ب)
سرمهیدن	ترسیدن (آ)
سیابیدن	آراستن و پیراستن (آ)
سیجیدن	نظم و ترتیب دادن (ب)
سیچیدن	نظم و ترتیب دادن (آ)
سیمستن	جهیدن، جستن (ب)
شاریدن	ریختن آب و مایعات دیگر از بالا پائین.
	بول کردن و غیره (ب)
شاشدن	پیشاب کردن (ب)
شاشیدن	بول کردن (ب)
شافتن	شنا کردن، پیرشدن (س)

شافیدن	لغزیدن (س)
{ شانیدن شانیدن	شانه زدن بسر و زلف (ب)
شاویدن	شایستن و روانه شدن (ن، س)
شاهمندن	برهیز گار بودن (ب)
شاهیدن	متدین بودن، شاعی کردن (آ)
شایانیدن	شانه کنانیدن (ن، س)
شایستانیدن	لایق گردانیدن (آ)
شایستن	لایق بودن (ب)
شاییدن	لایق و قابل بودن (آ)
شبالانیدن	چسپانیدن (ب)
شبییدن	بیکطرف برگشتن و نشستن (آ)
شپیلیدن	فشردن (ب)
شپنیدن	صفیرزدن اسپ هنگام آب خوردن (ن، س)
شپوختن	آسیب رساندن (ب)
شپیختن	پاشیدن (ب)
شپیلیدن	فشردن (ب)
شتابانیدن	شتاب کردن فرمودن (ن، س)
شتابیدن	عجله کردن (آ)
شتافتن	هجوم آوردن، عجله کردن (ب)
شجانیدن	سرما خوردن (ب)
شجاییدن	سرما خوردن (ب)
شجودن	سرما خوردن (ب)

شجیدن	سرما خوردن (ب)
شخاریدن	خاریدن، گزیدن و گاز گرفتن (شعر ناصر خسرو)
شخالیدن	خراشیدن و خالانیدن (ب)
شخانیدن	خراشیدن فرمودن (ن، س)
شخاییدن	خراشیدن (ب)
شخشانیدن	لغزیدن کنانیدن (ن، س)
شخشیدن	افتادن و لغزیدن (ب)
شخلیدن	صفیر زدن، پژمرده شدن، بانگ زدن (ن، س)
شخودن شخودیدن	{ خراشیدن چهره بناخن و آزده شدن (ن، س)
شخولانیدن	فریاد کنانیدن (س)
شخولیدن	پژمرده و افسرده شدن، فریاد زدن (ب)
شخونیدن	پژمرده و افسرده شدن (ن، س)
شخیدن	لغزیدن و از جایی افتادن (ب)
شخیلیدن	شخولیدن، نوازش کردن اسپ هنگام آب خوردن (ن)
شدن	انجام یافتن، رفتن (ب)
شدیاریدن	زمین را شخم کردن، جفت گاو را راندن (ب)
شرانیدن	شریدن کنانیدن (ن، س)
شرمانیدن	شرم کنانیدن (ن، س)
شرمیدن	خجالت کشیدن (آ)
شریدن	ریختن آب از بالا، پائین (ب)
شستن	پاک کردن بدن و جامه (ب)
شستن	مخفف نشستن (ب)

آبله پدید گشتن در دست و پا (ن،س)	شغیدن
خارانیدن، جراحت کردن، چکانیدن (ب)	شفتن
خارانیدن، جراحت کردن و غیره (ب)	شفتیدن
آزاد و رها گردیدن (ن،س)	شگردن
صفیر زدن (ب)	شفلیدن
شغیدن، آبله پدید آمدن (آ)	شغودن
فشردن، شنیدن (ن،س)	شفیلیدن
شکار کردن (آ)	شکاریدن
شکافتن فرمودن (ن،س)	شکافانیدن
چاک کردن (ب)	شکافتن
چاک و پاره کردن (ن،س)	شکافیدن
خیال کردن، فریفتن (ن)	شکالیدن
شکافتن، نقب زدن (ب)	شکاویدن
شکار کردن (ب)	شکردن
مردن، قتل کردن (ن،س)	شُکردن
شکار کردن، گریزانیدن (ن،س)	شکردیدن
لغزیدن و سکندری خوردن (ب)	شکرفیدن
شکار کردن، شکست دادن بدشمن (ب)	شکریدن
ازهم جدا کردن و شدن (ب)	شکستن
شگفتن کنانیدن (دش، شعر ازرقی)	شکفانیدن شکفانیدن
باعث چاک گشتن شدن (ن،س)	شکفتانیدن
خندان شدن غنچه (ب)	شگفتن

شکفتن	خم کردن، شکافته شدن (ن، س)
شکفتن	نگریستن و تعجب کردن (ن، س)
شکفتیدن	شگفت آمدن، تعجب نمودن (ب)
شکفتیدن	شکفتن (ن، س)
شکنجیدن	آزار دادن، در قید و شکنجه گذاشتن (آ)
شکو خیدن	لغزیدن و افتادن (ب)
شکوفتن	شکافتن و پراکنده شدن (ب)
شکوفیدن	شکافتن و پراکنده شدن (ب)
شکولیدن	پریشان ساختن، پراکنده کردن (ب)
شکوهانیدن	اظهار وقار کردن (ن، س)
شکوهیدن	ترسیدن، بیم بردن (ب)
شکوهیدن	اظهار بزرگی و شکوه و جلال کردن (ن، س)
شکوهانیدن	ترسیدن، مضطرب گشتن (شعرا بوالهیشم)
شکوهیدن	ترسیدن، مضطرب گشتن (ب)
شکیمانیدن	صبر کردن، تحمل نمودن (ب)
شکیماییدن	صبر کردن، تحمل نمودن (آ)
شکیمیلدن	صبر کردن، تحمل نمودن (ب)
شکیمفتن	صبر و تحمل نمودن (ب)
شکافتن	چاک کردن (شعر طالع آملی)
شکالیدن	سگالیدن و فکر کردن (ن، س)
شگفانیدن	شگفتن کنانیدن (ن، س)
شگفتانیدن	شگفتن کنانیدن (ن، س)

شگفتن	خندان شدن غنچه (آ)
شگفتن	معجب کردن (ن، س)
شگفتیدن	حیران شدن (ن، س)
شگفتیدن	آشفته شدن (ن، س)
شگفتیدن	وا شدن غنچه (ن، س)
شگوفتن	وا شدن غنچه (ن، س)
شماردن	شمار کردن (آ)
شماریدن	شمار کردن (ن، س)
شماغیدن	گندیدن و بدبو شدن (آ)
شمانیدن	پریشان ساختن (ن، س)
شمردانیدن	شمردن کنانیدن (ن، س)
شمردن	شمار کردن، ستایش کردن (ب)
شمغندیدن	فاسد و خراب شدن (ن، س)
شمغیدن	فاسد و خراب شدن (ن، س)
شمهیدن	بیپوش شدن، ترسیدن، بوییدن (ب)
شما بیدن	دریافتن و فهمیدن (ن، س)
شناختن	آشنا شدن (ب)
شناییدن	شنا کردن (ن، س)
شناساندن شناسانیدن	{ آشنا کنانیدن (ن، س)
شناسیدن	شناختن (ب)
شنافتن	شنیدن (ن، س)
شناویدن	شنا کردن (ن، س)

شنا بیدن	شنیدن (ن، س)
شنجودن	زخم کردن (آ)
شنجیدن	آزردن (آ)
شنوانیدن	وادار بشنیدن کردن (ن، س)
شنفتن	شنیدن (ب)
شنودن	گوش کردن (آ)
شنویدن	گوش کردن (آ)
شنیلدن	گوش کردن (ب)
شو خانیدن	سبب شوخیدن شدن، چرکین کردن (ن، س)
شو خودن	خراشیدن، جمع کردن (ن، س)
شو خیدن	کثیف شدن، مسرور و شاد شدن (ب)
شودن	شدن، رفتن (ب)
{ شوراندن شورانیدن	برانگیختن، شستن کنانیدن (آ)
شوریدن	آشفته و خشمناک شدن (ب)
شولیدن	حیران و پریشان گشتن (ب)
شومیزیدن	شیار کردن زمین، زراعت کردن (ب)
شویانیدن	شستن کنانیدن (ن، س)
شوییدن	شستن (ن، س)
شیارانیدن	شخم و زراعت کنانیدن (ن، س)
شیاریدن	شیار کردن (ب)
شیدانیدن	لرزاندن آمیختن (ب)
شیمیدن	لرزیدن، آمیختن (ب)

شیفتن	عاشق و واله گشتن (ب)
شیوانیدن	آمیختن آرد و آب، لرزاندن (ب)
شیویدن	آمیختن، لرزیدن (ن، س)
شییدن	کمر بستن، مسلح شدن (ن، س)
طبییدن	تپیدن، لرزیدن و برجستن اعضای آدمی و حیوان بهنگام کشته شدن (ب)
طپانیدن	طپیدن کنانیدن (ن، س)
طپیدن	تپیدن و مضطرب شدن (ن، س)
طرازدیدن	جستجو کردن، پرسیدن (ن، س)
طرازدیدن	آراستن، زر دوزی کردن، ترازدیدن (ب)
طارزدیدن	زر دوزی کردن (ن، س)
طرشیدن	غمگین شدن، کاری را با بی اعتنائی کردن (ن، س)
طرقیدن	ترکیدن (ن، س)
طررکیدن	شکافتن (آ)
طلپیدن	خواستن (آ)
عقیدن	عف کردن سگ (آ)
غابندن	غلطیدن و لغزیدن (ن، س)
غارتیدن	غارت کردن (ب)
غالیدن	غلنیدن و غلناندن (ب) برانگیختن درشادی و خوشی (ن، س)
غراشیدن	خشمناک شدن (ب)
غرشیدن	رنجیدن و خشمگین شدن (ب)

غرمیدن	رنجیدن و خشمگین شدن (ب)
غرنبیدن	خروشیدن رعد و برق (ب)
غرویدن	بانگ کنانیدن (آ)
غریدن	صدای مهیب درآوردن (ب)
غریویدن	بانگ زدن (ب)
غزیدن	خزیدن (آ)
غزوئیدن	تعجیل و شتاب کردن (آ)
غزیدن	خزیدن (ب)
غلانندن	۱ چرخاندن و پرتاب کردن (ب)
غلاننیدن	سبب چرخیدن و پرتاب کردن شدن (ن، س)
غلتنیدن	غلت خوردن (ب)
غلطیدن	غلت خوردن (ن، س)
غلیدن	بیهوش شدن ، غلطیدن و ریختن ستور بروی گیل در اثر
	بسیاری تشنگی (آ)
غمیدن	غمگین شدن (ن، س)
غنجدیدن	استهزا و بذله گوئی کردن (آ)
غنشیندن	بیهوده گوئی کردن (آ)
غنودن	خوابیدن و آرامیدن (ب)
غنویدن	خوابیدن و استراحت کردن (ب)
غوریدن	جنگ کردن و آسوده گشتن (آ)

غولانیدن	گریزاندن (ن، س)
غولیدن	گریختن (ن، س)
غیریدن	خریدن (ب)
غیسیدن	بیپوش و بدحال شدن (س)
غیشانیدن	غیشیدن کنانیدن (ن، س)
غیشیدن	آرزوی چیزی را داشتن (ن، س)
فاتوریدن	رمیدن و دور شدن (ب)
فاتولیدن	گریختن و دور شدن (ب)
فاخیدن	پنبه زدن، حلاجی کردن (ن، س)
فارنیدن	بایبلچه و غیره دور انداختن (آ)
فاریدن	لقمه فرو بردن (ب)
فاژیدن	خمیازه کشیدن (ب)
فالودن	پالودن و پاک ساختن (ب)
فانیدن	تصفیه شکر نمودن و پالودن آن (آ)
فتادن	افتادن (ب)
فتاریدن	گسستن و شکافتن (ب)
فتالیدن	پاشیدن و پراگندن (ب)
فتانیدن	ساقط و افتادن کنانیدن (ن، س)
فتردن	پاره کردن و پراگندن (ب)
فتریدن	پاره کردن و پراگندن (ب)
فتملیدن	مخفف فتالیدن، پاشیدن (ب)
فتودن	با اندیشه حرف زدن (آ)

فخمیدن	پنبه زدن ، پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)
فراختن	بلند کردن ، افراشتن (آ)
فراخیدن	از هم جدا شدن ، راست شدن موی بدن (ب)
فرازیدن	بلند ساختن (ن، س)
فراشتن	بالا بردن ، افراشتن (ب)
فراشیدن	لرزیدن از تب ، فراخیدن (ب)
فراموشانیدن	فراموش کنانیدن (ن، س)
فراموشیدن	از خاطر محو کردن و شدن (آ)
فراهمختن	آویختن ، تربیت نمودن (ب)
فراهمیختن	آویختن ، تربیت نمودن (ب)
فریبیدن	مخفف فریبیدن ، فریب دادن (آ)
فرجامیدن	بانجام رساندن (شعر ناصر خسرو)
فرخانیدن	با ادب و با سواد بودن (ن، س)
فرخسیدن	برم کردن ، رقصیدن (آ)
فرخشیدن	رقصیدن (آ)
فرخمیدن	پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)
فرخویدن	پیراستن ، شاخه‌های درخت را بریدن (ب)
فرسانیدن	کهنه کردن ، فرسوده کردن (آ)
فرسایندن	کهنه و فرسوده کردن (ن)
فرساییدن	کهنه و فرسوده کردن (ب)
فرستادن	چیزی یا پیغامی بکسی رساندن (ب)
فرسُدن	مخفف فرسودن ، پیر شدن (ن، س)

فرسودن	کهنه و پیر شدن (ب)
فرسوییدن	کهنه و پیر شدن (دش)
فرسیدن	فرسودن (ن،س)
فرغاردن	خیساندن و تر کردن (ب، زیر «فرغر»)
فرغاریدن	خیساندن و تر کردن (آ)
فرغاییدن	خیساندن و تر کردن (آ)
فرگردن	مخفف فرغاردن (ب)
فرگفتن	مخفف فریفتن (آ)
فرگندن	کندن (ب)
فرگندیدن	کنده کنانیدن (ن،س)
فرمودن	امر کردن، حکم کردن (ب)
فرموشیدن	مخفف فراموشیدن (شعر فخر الدین گرگانی)
فرناخیدن	خجل و شرمنده شدن (ن،س) پسندیده خوی شدن (آ)
فروختن	چیزی را بوجه نقد یا چیزی دادن، روشن کردن (ب)
فروزانیدن	روشن کنانیدن (شعر منجیک ترمذی و دش)
فروزیدن	روشن کردن، فروختن (ب)
فروشاندن	دور کردن، بیک طرف راندن (ب)
فروشتن	اجازه دادن، فرستادن (آ)
فروشیدن	فروختن (آ)
فرومالیدن	کنایه از پیچیدن و افشردن (ب)
فرومولیدن	باز ایستادن، درنگ کردن (شعر عنصری)
فروهیدن	عادل شدن، پسندیده شدن (ن،س)

فرهختن	تربیت کردن ، ادب نمودن (ب)
فرهنجیدن	تربیت کردن ، ادب نمودن (ب)
فرهیختن	تربیت کردن ، ادب نمودن و آموختن (ب)
فرهیزیدن	تربیت کردن و آموختن (ن،س)
فریباندن	فریب دادن (د ش ، ترجمه تفسیر طبری ، قصص الانبیاء)
فریبیدن	فریب دادن (آ)
فریفتن	فریب دادن (ب)
فریوردن	راست شدن در دین (ب)
فریوریدن	راست شدن در دین (ن،س)
فزودن	افزودن (آ)
فزولیدن	پژمرده شدن، تحریک کردن (ب)
فسانیدن	مالیدن ، تیز کردن (ب)
فساییدن	افسون کردن ، رام نمودن (ب)
فسرانیدن	فسرده و منجمد کنانیدن (ن،س)
فسردن	افسردن ، منجمد شدن (ب)
فسریدن	افسردن و منجمد شدن (د ش)
فسوسیدن	تأسف خوردن (ب)
فسییانیدن	یدک کشیدن اسپ ، راندن اسپ (ن،س)
فسیبیدن	یدک کشیدن اسپ (ن،س)
فشاردن	افشردن و فشار دادن (ب)
فشاندن	افشاندن (ب)
فشیدنان	افشاندن (آ)

افشردن (ن،س)	فشردن
فشار دادن (دش)	فشردن
راندن اسپ (آ)	فشیدن
افگندن و انداختن (ن،س)	فگندن
دور انداختن (آ)	فگندن
پنبه زدن (ب)	فلخه‌میدن
پنبه زدن، پنبه را از پنبه دانه جدا کردن (ب)	فلخودن
پنبه را از پنبه دانه جدا کردن و پنبه زدن (ب)	فلخیدن
اندوختن ، جمع کردن (ب)	فلنجیدن
افگندن و انداختن (آ)	فلیختن
بد دل شدن (ب)	فلیدن
توقف کردن در میان حرف زدن ، احتیاط و درنگ کردن	فنانیدن
درکاری (ن،س)	
خمیازه کشیدن (ب)	فنجیدن
فریفته شدن ، مغرور شدن (ب)	فنودن
باد گلو را با صدا بیرون انداختن (شرطیان)	فوزیدن
حالی کردن (ع)	فهمانندن
حالی کردن (ن،س)	فهمانیدن
حالی کردن (ن،س)	فهماییدن
درك کردن (آ)	فهمیدن
خرامیدن و استهزا کردن (ب)	فمیریدن

فمیدن	بد دل شدن از کسی و چیزی (ب)
قابیدن	چنگ زدن ، ربودن (ن)
قاپیدن	ربودن (ن)
قبولانیدن	قبول کنانیدن (ن)
قندیدن	شیرین بودن (دش)
{ کابانیدن کابانیدن	کاویدن کنانیدن (شعر کمال خجندی)
کاپیدن	خراشیدن و کندن (ب)
کارانیدن	زراعت و کار و کوشش کنانیدن (ن، س)
کاریدن	کار کردن ، زراعت کردن ، تخم کاشتن (آ)
کاستن	کم شدن (ب)
کاشتن	تخم ریختن و کیشتن (ب)
کاغیدن	بانگ زدن کلاغ (شعر مسعود سعد)
کافتن	شکافتن (ب)
کافیدن	کاویدن (ب)
کالیدن	پراگندن ، بچنگ انداختن ، گریختن ، نالیدن و غیره (ب)
کامیدن	آرزو داشتن (آ)
کاوانیدن	کاویدن فرمودن (ن، س)
کاویدن	کندن زمین و جستجو کردن (ب)
کاهیدن	کم شدن ، کاستن (ب)
کبیدن	از جای گشتن و گردانیدن (ب)
کپیدن	ربودن ، دزدیدن (ب) برو خوابیدن (آ)
کراجیدن	بانگ کردن مرغ هنگام تخم نهادن (ب)

کراچیدن	بانگ زدن مرغ هنگام تخم نهادن (ن، س)
کراخیدن	بانگ زدن مرغ هنگام تخم نهادن (ن)
کرازانیدن	خرامانیدن (ن، س)
کرازیدن	خرامیدن کنانیدن (آ)
کراشیدن	پریشان و تباه شدن (ب)
کرامیدن	تعظیم و تکریم نمودن (ن، س)
{ کرااندن کراانیدن }	متعدی کردن ، کنانیدن (آ)
کرااندن	خارااندن (ش)
کردن	انجام دادن کاری (ب)
کرسیدن	فریب دادن ، فروتنی کردن (ب)
کرشیدن	فریب دادن و چاپلوسی کردن (ب)
کرسیدن	نامراد شدن ، میسر نشدن کار (ن، س)
کریسیدن	چاپلوسی کردن ، فریب دادن (ب)
گریفتن	گریختن (ب)
گزیدیدن	پیراستن درختها (ب)
گزردن	چاره جوئی کردن ، کتک زدن (ب)
گزرازدن	پاره کردن (ب)
کساددن	غم خوردن ، باده خوردن ، تحمل کردن (ب)
کستن	کوفتن (ب)
کشادن	فراخ کردن ، باز کردن (ن، س)
کشاندن	کشیدن فرمودن (ع)
کشانیدن	کشیدن فرمودن (آ)

کشایانیدن	کشادن فرمودن (ن، س)
کشاییدن	کشادن و گشودن (ل)
کشتن	تخم پاشیدن ، زراعت کردن (ب)
کشتن	هلاک کردن (ب)
کشفتن	{ گشودن ، پراگندن ، پرمردن (ب)
کشفتن	
کشودن	گشودن (آ)
کشوفتن	گشودن (ن، س)
کشیدن	خوردن ، وزن کردن ، با خود بردن و غیره (ب)
کفانندن کفانیدن	{ شکافتن ترکانیدن (ب)
کفتن	
کفتن	مخفف کافتن ، شکافتن (ب)
کفتن	مخفف کوفتن (ن، س)
کفیدن	مخفف کافیدن ، کاویدن ، شکافتن (ب)
کلندن	تکاندن دامن و قالبی و غیره (ب)
کلندیدن	کندن و شکافتن زمین (ب)
کلوجیدن	جاویدن (آ)
کلوچیدن	جویدن (ب)
کماریدن	تبسم کردن (ن، س)
کمیدن	کم شدن (آ)
کمیزانیدن	شاشیدن کنانیدن (ن)
کمیزیدن	شاشیدن (آ)
کنانیدن	کردن فرمودن (ن، س)

کنبانیدن	مایل شدن ، کج وخم شدن (ن،س)
کنبوریدن	مکاری کردن ، فریفتن (ب)
کنبیدن	چیز را از جایی کشیدن و بر آوردن (ب)
کنبیدن	بر جستن و خیز کردن (ب)
کندن	حفر کردن ، زمین را شکافتن (ب)
کندیدن	کندن و کندن فرمودن (ن،س)
کنوریدن	فریب دادن (ب)
کوالیدن	جمع کردن و اندوختن (ب)
کوبانیدن	کوبیدن کنانیدن (ن،س)
کوبیدن	کوفتن (ن،س)
کوچانندن	حرکت دادن (ع)
کوچانیدن	بحرکت در آوردن (ن،س)
کوچیدن	حرکت کردن (آ)
کوستن	کوفتن (ب)
کوشیدن	کوشش کردن (ب)
کوفتن	ساییدن و کوبیدن (ب)
کولیدن	کندن ، شخم زدن ، زاری کردن (ب)
کوهریدن	عوض کردن ، چیزی را بجای چیزی گذاشتن (ن،س)
کوبدن	جستجو کردن و کاوش نمودن (ش)
کویستن	کوفتن و زدن (ب)
کویستیدن	کوستن و کوفتن (ب)
کمییدن	از راه گشتن ، کج رفتن (ب)

کیپانیدن	شمع افروختن ، مایل شدن (ن،س)
کیفانیدن	آرزو داشتن ، عدالت کردن (ن،س)
کیفتن	عدالت کردن ، میل و رغبت داشتن (ن،س)
کیمونستن	بلغت زند خواستن و طلبیدن (ب)
کیهونستن	بلغت زند روییدن و سبز شدن (ب)
کیهوییدن	روییدن و سبز شدن (ب)
گمادن	جماع کردن ، مقاربت کردن (آ)
گماشتن	متعدی گشتن ، گردانیدن (ب)
گمالتیدن	غلطیدن (آ)
گمالیدن	گریختن و فریاد کردن (ب)
گمامیدن	قدم زدن و راه رفتن (آ)
گماوهیدن	حرکت دادن و جنبانیدن (ن،س)
گماهیدن	دربیر گرفتن ، در آغوش گرفتن (ن،س)
گماییدن	مقاربت و مجامعت کردن (آ)
گمپ زدن	سخن لاف و گزاف گفتن (ب)
گمپتن	سخن گفتن (ب)
گمداختن	آب شدن و کردن (ب)
گمدازانیدن	گداختن کنانیدن (ن،س)
گمدازیدن	گداختن (آ)
گمذارانیدن	گذااردن کنانیدن (س)
گمذاردن	عبور دادن (ب)
گمذاریدن	عبور دادن (آ)

گذاشتن	رها کردن، انجام دادن و غیره (ب)
گذرانیدن	{ عبور دادن، گواه آوردن (آ)
گذرانیدن	
گذریدن	گذشتن (آ)
گذشتن	عبور کردن، پیش رفتن، بخشیدن (ب)
گرازانیدن	گرازیدن فرمودن (ن، س)
گرازیدن	بناز و تکبر راه رفتن (ب)
گراژیدن	بال زدن پرنده و آماده شدن برای پریدن (ن، س)
گراسیدن	فریفتن (ن، س)
گراشیدن	پیریشان شدن و کردن (ب)
گرامیدن	گرامی داشتن، تعظیم کردن (آ)
گراندن	دیدن و نگاه کردن (ن، س)
گرانیدن	گران کردن و قیمت افزودن (ن، س)
گرانیدن	وادار نمودن بگرفتن یا نگاهداشتن چیزی (ن، س)
گراهیدن	مایل و راغب بودن (ب)
گرایانیدن	گراییدن کنانیدن (شعر ناصر خسرو)
گرایستن	میل و رغبت داشتن، نرم کردن پوست (ب)
گراییدن	مایل بودن (ن، س)
گریختن	مخفف گریختن (ب)
گرداندن	{ گردش دادن، گردیدن کنانیدن (ب)
گردانیدن	
گردیدن	گشتن، دور زدن (ب)
گورزدن	{ چاره کردن، علاج نمودن (ب)
گورزیدن	
گورستن	مخفف گریستن (ب)

گرفتن	بدست آوردن، دریافت کردن (ب)
گرمیدن	گرم و تابدار شدن، افزودن گرما (آ)
گرویدن	بکسی یا بچیزی دل بستن (ب)
گریانیدن (ع)	{ گریستن کنانیدن (ن، س)
گریختن	فرار کردن (ب)
گریدن	خراشیدن، میل کردن، سیر کردن (آ)
گریزانیدن	{ فرار دادن، رانیدن (ن، س)
گریزیدن	فرار کردن، گریختن (ب)
گریستن	اشك ریختن (ب)
گریسیدن	فریب دادن و چاپلوسی کردن (ن، س)
گریفتن	گریختن، فرار کردن (ب)
گرییدن	گریستن (ب)
گزاردن	{ ادا کردن وام و نماز (ب)
گزاریدن	
گذاستن	دباغی کردن، آراستن پوست (ن، س)
گذاشتن	رها کردن، ادا کردن، نشانه گذاری کردن (ن، س)
گزانیدن	گزیدن کنانیدن، ستم و جفا کردن (ن، س)
گزایستن	گذشتن، درآمدن و داخل شدن (ن، س)
گزاییدن	گاز گرفتن، آسیب رساندن (ب) زراعت کردن
	(ن، س)
گمزدن	مخفف گزیردن، چاره و علاج نمودن (ب)
گمزدن	گاز گرفتن، نیش زدن (ب)

گزیدن	انتخاب و اختیار کردن (ن، س)
گزیدن	چاره کردن (آ)
گماردن گماریدن	{ باده و غم خوردن (ب)
گمارندن	شکافتن و گسیختن (ن، س)
گمانیدن	گسستن کنانیدن (ن، س)
گستراندن گسترانیدن	{ پهن کردن و کنانیدن (ن، س)
گستردن	پهن کردن (ب)
گستریدن	پهن کردن (ن، س)
گسیختن	مخفف گسیختن، شکستن (ن، س)
گسستن	شکستن (ب)
گسلاندن (ع) گسلانیدن	{ شکستن کنانیدن (ب)
گسلیدن	از هم جدا شدن (ب)
گسیختن	گسستن و شکستن (ب)
گشادن	باز کردن (ب)
گشایانیدن	گشادن کنانیدن (ن، س)
گشاییدن	گشادن (ل)
گشتن	دور زدن، گردش کردن (ب)
گشودن	باز کردن، گشادن (ب)
گفتاریدن	حرف زدن (آ)
گفتن	سخن راندن و حرف زدن (ب)
گلاندن گلانیدن	{ تکان دادن و افشاندن جامه و قالی و غیره (ب)

گماردن	{ بکاری وا داشتن (ب)
گماریدن	
گماشتن	بکاری وا داشتن (ب)
گمانیدن	اندیشیدن و گمان کردن (ب)
گمیختن	ادرار کردن (ب)
گمیزانیدن	شاشیدن فرمودن (آ)
گمیزیدن	ادرار و بول کردن (ن، س)
گنجاندن (ع)	{ جا دادن گنجایش دادن (ن، س)
گنجانیدن	
گنجیدن	جا گرفتن (ب)
گندانیدن	بحالت تغفن در آوردن (ن، س)
گندن	پوسیده و گندیده شدن (ن، س)
گندیدن	پوسیده و گندیده شدن (آ)
گوارانیدن	كمك کردن در هضم و پختن (ن، س)
گواردن	{ هضم کردن (ب)
گواریدن	
گوازیدن	ترك کردن ، دست کشیدن (ن، س)
گوازیدن	ملامت کردن ، سرزنش کردن (آ)
گواشتن	هضم کردن ، گواردن (آ)
گوالیدن	نمو کردن ، بالیدن (ب)
گوالیدن	خزیدن ، راه رفتن (ب)
گوبیدن	گفتن (دش)
گوزیدن	تیز دادن (آ)
گوشیدن	شنیدن ، گوش کردن (آ)
گولیدن	عوعو کردن سگ (آ)

چیز را بجیزی بدل کردن (ب)	گوه‌ریدن
زدن و کوفتن (ن، س)	گوییستن
نطق کردن (آ)	گویییدن
چیزی را بجیزی عوض کردن (ن، س)	گوه‌لیدن
پریشان و سراسیمه گشتن (ب)	گم‌جیدن
{ گرفتن و گرفتن کنانیدن (آ)	گم‌راندن گم‌رانیدن
دریافت کردن چیزی، گرفتن (آ)	گم‌رفتن
زاری کردن، لافیدن (ب)	لا‌بیدن
پژمردن (ش)	لا‌سیدن
پاشیدن، افشان و غارت کردن (آ)	لا‌شیدن
نحیف و لاغر شدن (آ)	لا‌غریدن
هرزه گفتن، لطیفه گفتن (آ)	لا‌غیدن
سنخ‌های گزاف گفتن (آ)	لا‌فیدن
{ تکان دادن، جنبانیدن (ب)	لا‌اندن لا‌نیدن
لاف زدن، پرسیدن (ن، س)	لا‌ویدن
نالیدن و هرزه گفتن (ب)	لا‌بیدن
سخن لاف و گزاف گفتن (ب)	لب‌یدن
لغزیدن (ب)	لخ‌شیدن
{ لرزه درآوردن (ن، س)	لر‌زاندن (ع) لر‌زانیدن
تکان خوردن، جنبیدن (ب)	لر‌زیدن
تماشا و تفرج کردن (ب)	لش‌تن
ای‌یدن، مالیدن زبان بر چیزی (ب)	لش‌تن

لغزاندن (ع)	{ لیز دادن (ن ، س)
لغزانیدن	
لغزیدن	لیز خوردن (ب)
لقیدن	لرزیدن ، آبکی شدن ، شل و ول شدن (ش)
لمیدن	تکیه دادن ، لم دادن ، آرمیدن (ع)
لنجیدن	بیرون کشیدن ، از بیخ کندن (ب)
لندیدن	غرغر کردن ، لندلد کردن (ب)
لنگانیدن	لنگیدن کنانیدن (ل)
لنگیدن	لنگان لنگان راه رفتن (ب)
لوسیدن	فریب دادن ، چاپلوسی کردن (ب)
لوشاندن	بی خبر و بی هوش گردانیدن (آ)
لوشیدن	بی خبر و بی هوش شدن (آ)
لوغانیدن	دوشیدن کنانیدن (آ)
لوغیدن	دوشیدن ، آشامیدن (ب)
لوکیدن	خزیدن ، نشسته راه رفتن (ب)
لهیدن	له شدن ، کوبیده و ضایع شدن (ن)
لیزیدن	لغزیدن ، آمیختن (ب)
لیسیدن	زبان بچیزی مالیدن (ب)
لیشتن	لیسیدن (ب)
لیسمستن	لیسیدن (ن)
لییدن	خاییدن و جاویدن ، بیهوده گفتن (ب)
ماچیدن	بوسه گرفتن (ن ، س)
ماسیدن	سفت و منجمد شدن ، شیر را ماست کردن (ب)

مالیدن	دست روی چیزی کشیدن (ب)
ماندن	منزل کردن ، خسته شدن ، شبیه بودن و غیره (ب)
مانمتن	منزل کردن ، شبیه بودن (ب)
مانیدن	منزل کردن ، شبیه بودن (ب)
متکیدن	شکایت کردن ، لندلند کردن (ن،س)
مچیدن	شستن و پاک کردن ، شتافتن (ن،س)
مچیدن	خرامیدن (مقلوب چمیدن) (ب)
مخاییدن	(شعر ناصر خسرو) ؟
مخمیدن	پنبه پاک کردن (آ)
مخیدن	چسپیدن (ب)
مراغیدن	غلطیدن و لوله شدن (آ)
مردن	بی جان شدن ، فوت کردن (ب)
مردن	ریسیدن نخ با دوک (ن،س)
مروسیدن	چاره کردن ، رنج بردن (آ)
مریدن	مردن ، فسریدن و یخ بستن (ن،س)
مزیدن	مزه کردن ، چشیدن (ب)
مسیدن	شستن ، فشردن (ن،س)
مشتن	مالیدن (ب)
مکیدن	چیز را میان دو لب گذاشتن و آنچه را که در آنست بداخل دهان کشیدن (ب)
ملنجیدن	بر کشیدن و آویختن (ب)
منشیدن	قی کردن (ن،س)

منگیدن	لنیدن ، زیر لب سخن گفتن (ب)
مولیدن	درنگ کردن ، باز گردیدن (ب)
مویدن	گریستن (ب)
میچانیدن	برشته و بریان کردن فرمودن (آ)
میچودن	برشته کردن (آ)
میختن	بول و پیشاب کردن (ب)
میلن	نو و جدید بودن ، بیختن ، پاک کردن (ن ، س)
میرانیدن (ع) { میرانیدن	مرگ دادن (ن، س)
میریدن	مردن و یخ بستن (ن، س)
میزیدن	شاشیدن و بول کردن (ب)
هیسیدن	مالیدن و شستن (ن، س)
ناخوستن	چیزی را زیر پا کوفتن (ب)
ناریدن	شکار کردن ، دراز کردن (ن ، س)
نازیدن	بخود بالیدن و ناز کردن (ب)
ناسیدن	لنگیدن ، لاغر شدن ، ضایع شدن و بچه سقط کردن (ن ، س)
نالانیدن { نالانیدن	گریه و ناله کنانیدن (دش)
نالیدن	گریه و زاری کردن (ب)
نامیدن	اسم گذاشتن ، نام نهادن (ب)
نامشیدن	از جهان کامی ندیدن ، نامراد شدن (ب)
ناوانیدن	متعدی ناویدن ، خم دادن ، خم کردن (ب)
ناویدن	خم شدن ، مانده شدن (ب)

ناهاریدن	خوردن مطلقا و ناهار کردن (شعر ناصر خسرو)
ناییدن	فخر کردن ، مباهاات نمودن (ب)
نبشتن	نوشتن (ب)
نپشتن	نوشتن (ب)
نتاسیدن	خوشحال بودن ، عمر را بفراغت بسر بردن (ب)
نثاریدن	نثار کردن (ن، س،)
نخجیزیدن	پیچیدن (ل،)
نخشیدن	شکستن و شکافتن کاسه‌سر (ن، س)
نزیدن	بیرون کشیدن (ب)
نژیدن	بیرون کشیدن (ب)
نمیدن	نهادن و گذاشتن ، ترك کردن (ب)
نشاختن	نشان دادن و نصب کردن (ب)
نشاخیدن	نشان دادن و نصب کردن (ب)
نشاستن	متعدی نشستن بمعنی نشان دادن (ب)
نشاریدن	نثار کردن ، بخشش کردن (ن، س)
نشانندن	واردار به نشستن کردن ، درخت کاشتن (ب)
نشانیدن	به نشستن واداشتن ، کاشتن (آ)
نشانستن	به نشستن واداشتن ، کاشتن (ب)
نشتن	مخفف نشستن (ب)
نشتن	قرار گرفتن ، جا گرفتن ، منزل کردن (ب)
نشکنجیدن	گرفتن اعضا با ناخن یا دو سر انگشت (ب)
نشلیدن	آویختن (آ)

نمیدن	مخفف نشانیدن بمعنی نهادن و گذاشتن (ب)
نغنویدن	نهغنودن و نخوا بیدن (ب)
نغوشا کیدن	تغییر مذهب دادن (س)
نقریدن	نقرین کردن (ب)
نقرینیدن	نقرین و نقرت کردن (ن، س)
نقر نندن	زیبا و خوب بودن ، سوت یا فریاد زدن (ن، س)
نکوهیدن	ملامت کردن ، تحقیر نمودن (ب)
نگاریدن	نقش و نگار کردن و نوشتن (ب)
نگاشتن	نوشتن ، نقاشی کردن (ب)
نگاهیدن	نگاه کردن ، محافظت کردن (آ)
نگرستن	دیدن ، نگاه کردن (ب)
نگریدن	دیدن ، نگاه کردن (ب)
نگریستن	دیدن ، نگاه کردن (ب)
نگندن	بخیه کردن جامه (ب)
نگهداشتن	محافظت و نگهداری کردن (ن ، س)
نمایاندن	نشان دادن ، وادار بنمودن کردن (ع)
نماییدن	نمودن (آ)
نمشیدن	بمراد رسیدن (ب)
نمودن	نشان دادن (ب)
نمیدن	ترشدن ، مایل و راغب شدن (ب)
نواختن	ساز زدن ، دلجویی کردن (ب)
نوازیدن	ناجاویده فرو بردن (ب)

نوازش کردن ، زدن ساز ، خواندن (ب)	نوازیدن
ستیزه و نزاع کردن (ن، س)	نواستن
سعی کردن و خمیده گشتن (ن، س)	نواشتن
نالیدن ، جنبیدن ، لرزیدن (ب)	نوالیدن
جنبانیدن و دواندن ، بناله در آوردن (ب)	نوانیدن
ناله و فریاد کردن . بانگ زدن (ب)	نوايیدن
حفظ کردن (ن، س)	نوبشتن
غلطیدن مانند اسب (ن، س)	نوبیدن
نوحه کردن ، زاری کردن (آ)	نوحیدن
نالیدن و نوحه کردن (ن ، س)	نوخیدن
پیچیدن ، طی کردن راه (ب)	نوردن
پیمودن ، طی کردن فاصله (ب)	نوردیدن
نالیدن و زاری کردن (ن، س)	نوستن
نوشانیدن (ع) { بکسی خوراندن (ن، س)	نوشانیدن
مطلبی را بر کاغذ کتابت کردن (ب)	نوشتن
نوردن ، راه طی کردن (ب)	نوشتن
نوشیدن و آشامیدن (ب)	نوشتن
خوردن مایعات (ب)	نوشیدن
فریاد زدن ، غریدن ، بازگشت نمودن صدا (ب)	نوفیدن
خوابیدن ، آرامیدن ، غنودن (ن ، س)	نومیدن
نالیدن و زاری کردن (ب)	نویدن

نویساندن	{ نوشتن	کنانیدن (ن،س)
نویسانیدن		
نویستن	نوشتن	(آ)
نوییدن	ناله و زاری کردن	(آ)
نهادن	قرار دادن، گذاشتن	(ب)
نهادیدن	ترسیدن و هراسیدن	(ن،س)
نهاریدن	چیزی اندک خوردن	(ب)
نهارزیدن	ترسیدن و واهمه نمودن	(ب)
نهارویدن	ترسیدن مانند ترسیدن کودک از استاد	(ن،س)
نهبانیدن	زیبا ساختن ، صاحب حسن کردن	(ن،س)
نهیستن	نهادن	(ب)
نهیشتن	گذاشتن و نهادن	(آ)
نهیفتن	پوشیده کردن ، مخفی کردن	(ب)
نهنمیدن	نهیستن ، پوشیدن	(ب)
نهیپیدن	ترسیدن و ترساندن	(ن،س)
نهییدن	نهادن	(ب)
نیازیدن	پرسیدن ، استدعا و تمنای چیزی کردن ، نیاز بچیزی داشتن	(ن،س)
نیازیدن	(نه + یازیدن) قصد نکردن، شکایت و ناله نکردن	(ب)
نیوباریدن	(نه + او باریدن) ، فرو بردن، نه انباشتن	(ب)
نیوشیدن	گوش کردن، شنیدن	(ب)
نیوندیدن	سرشتن، آمیختن، حمله بردن	(ن،س)
واخیدن	پنبه را از پنبه دانه جدا کردن	(ب)

واریدن	فرو بردن و بلعیدن (ن، س)
واژیدن	بیان حالت و چگونگی سلامتی کردن (ن، س)
والوچانیدن	تقلید کردن در طرز گفتگوی کسی (ب)
ورزیدن	ورزش کردن ، کاری را پیایی کردن ، کوشیدن (ب)
ورساختیدن	لیسیدن و لشتن (ب)
ورشتن	شست و شو دادن (ب)
ورغلانیدن	کسی را بچرب زبانی و حيله بکاری واداشتن (س)
وزیدن	بحرکت آمدن باد (ب)
وژولیدن	آشفته شدن، برانگیختن (ب)
وژیدن	اندازه گرفتن (ن، س)
وشادن	بلغت زند و پازند گشادن (ب)
وشتن	رقصیدن و پا کوفتن (ب)
وشتیدن	رقصیدن (ن، س)
وشتیدن	سوت زدن هنگام آب دادن باسب (ن، س)
وشکردن	سعی و کوشش کردن (ن، س)
وشکردیدن	کاری را با کوشش زود انجام دادن (ب)
وشکریدن	کاری را با کوشش زود انجام دادن (ب)
وشکلیدن	چابکی کردن در کارها (ب)
وشکولیدن	کاری را بچابکی انجام دادن (ب)
وشگردیدن	چالاکی کردن (ع)
وشگریدن	چابکی کردن در کار (ع)
وشگولیدن	زود انجام دادن (ع)

وگستن	آشکار کردن (ب)
وندیدن	سعی و کوشش کردن (س)
وهمیدن	واهمه و ترس داشتن (س)
ویندن	چاره کردن ، کمک جستن (ب)
ویدیدن	گم شدن ، چاره جستن (ب)
ویژیدن	جمع شدن ، دعوت کردن ، خواندن (ن، س)
ویشانیدن	جمع شدن ، دعوت کردن ، خواندن (ن، س)
ویشیدن	جمع شدن ، پیچیدن ، گستردن جامه (ن، س)
هاچانیدن	پژمردن کنانیدن ، ربودن کنانیدن (س)
هاچیدن	خشک و پژمرده شدن (ن ، س)
هارونیدن	حیران شدن (ب)
هازیدن	نگریستن و گریستن (ب) دانستن (ل)
هاژویدن	حیران و ششدر شدن فروماندن (ب)
هاژیدن	گریستن و نگریستن (ب)
هاسیدن	هراسیدن و ترس داشتن (ن، س)
هچیدن	خشک شدن گیاه (ن، س)
هچیدن	تردد داشتن ، ستم کردن و آزار دادن (ن، س)
هراسیدن	ترسیدن بیم داشتن (ب)
هراشیدن	قی کردن (آ)
هستن	وجود داشتن ، زیستن (ن، س)
هستیدن	زیستن و وجود داشتن (ن، س)
هشتن	رها کردن ، گذاشتن (ب)

هشتیدن	صفیرزدن ، بوسیدن (ن)
هشیدن	گذاشتن و رها کردن (ب)
هالانیدن	ترك کردن ، خارج کردن (ن،س)
هلیدن	هستن و رها کردن (آ)
هنجاریدن	رفتن در راه یا نزدیک راه یا کنار راه (ن،س)
هنجیدن	بیرون کشیدن تیغ از میان (ب)
هنکاریدن هنکاریدن	تیزی و تندى کردن ، ستم ورزیدن (ن،س)
هنگیدن	مضارب و آزرده شدن (ن ، س)
هواسیدن	جمع شدن ، خشك شدن لب از ضعف و ترس (ب)
هوختن	بیرون کشیدن و پیدا شدن (ب)
هوخیدن	بیرون کشیدن و پیدا شدن (ب)
هوشازیدن	بغایت تشنه شدن حیوانات (ب)
هوشاشیدن	پريشان شدن ، بیدار شدن (س)
هوشانیدن	بهوش آوردن ، وادار کردن به هوشمندی (ن،س)
هوشیدن	تعقل کردن ، عاقل بودن (ب)
هیاکیدن	دیوانه شدن و گاز گرفتن (ن،س)
هیالیدن	ترسیدن و هراسیدن (آ)
هیختن	بر کشیدن شمشیر از نیام (ن،س)
هیشتن	فرو گذاشتن و ترك کردن ، هلیدن (ن،س)
هیلیدن	فرو گذاشتن و ترك کردن (ب)
یابیدن	بدمت آوردن ، یافتن (آ)
یاختن	بیرون کشیدن مطلقاً و بر آوردن تیغ از غلاف ، آختن و یازیدن (ب)

توانستن (ب)	یارستن
سازگار آمدن کمک کردن یارستن حمایت نمودن (ن، س)	یاریدن
قصد و آهنگ کردن، دست بچیزی دراز کردن (ب)	یازدن
قصد و آهنگ کردن (ب)	یازیدن
حاصل کردن، بدست آوردن (ب)	یافتن
تیمار کنانیدن اسب (ن، س)	یخشانیدن
تیمار کنانیدن ستورها (ن، س)	یخشودن
پرستش کردن، ستودن، دعا خواندن (ن، س)	یشتن
مانند هم و برابر شدن (آ)	یکسانیدن
باهم ملاقات کردن (ن، س)	یکسریدن
هموار کردن، یکسانیدن (آ)	یکسونیدن
یکی بودن و شدن (آ)	یکمیدن
آرزو داشتن، میل کردن (ن، س)	یوبیدن
جستن، و خیزیدن کنانیدن (ن، س)	یوزانیدن
جست و خیز کردن (آ)	یوزیدن
جُستن، طلب کردن، طمع و انتظار داشتن (لف)	یوسیدن
شنیدن و گوش دادن (آ)	یوشیدن
گاو را بکارزراعت واداشتن (آ)	یوغیدن
خراب و ویران کردن، خراب شدن اخلاق (ن، س)	یرهمیدن

اینک شواهد افعالی که از کلام استادان گرفته شده :

(۱) آسیدن

به لفظ پهلوی هر کو شناسد
 خراسان آن بود کزوی خور آسید
 خور آسید پهلوی ، باشد خور آید
 عراق و پارس را خور زو بر آید

فخرالدین گرجانی
 ویس و رامین مقدمه ۱۳-

(۲) افزویدن :

من خانه تپی کردم کز رخت تو پردارم
 می کاهم تا عشقت افزایش و افزوید
 کسی که همراه ساقیست چون بود هشیار
 چرا نباشد لمر چرا نیفزوید

دیوان شمس
 ج ۲ ص ۵۲
 باهتمام استاد فروزانفر

دیوان شمس
 ج ۲ ص ۲۱۴
 باهتمام استاد فروزانفر

(۳) اوساندن و اوسانیدن :

خوبی و جوانی و توانائی
 زین شهره درخت تو بیوساند

دیوان ناصر خسرو ص ۱۲۵
 باهتمام آقای سهیلی

(۴) بجخیزیدن :

چه سود کند که آتش عشقش
 دود از دل و جان من برانگیزد
 پیش همه مردمان و او عاشق
 جوینده بخاک بر به بجخیزد

دیوان عسجدی
 چاپ تهران
 ۱۳۳۴ هـ ش
 ص ۱۷

(۵) بساییدن

تن پرده بدوزیده جان برده بسوزیده
 با این دو مخالف دل بر عشق به نبساید

دیوان شمس ج ۲
 ص ۳۹
 باهتمام استاد فروزانفر

(۶) پسچیدن :^۱

تیز شد عشق و در دلش پیچید
جز غریو غرنگک نیسچید
عنصری { لف، ذیل «غریو»

(۷) تفساندن و تفسانیدن :

ز آب دیده گریان چو تیغم آب دهند
کز آتش دل سوزان مرا بتفسانند
مسعود سعد سلمان { اشعار گزیده سلمان ص ۳۹

(۸) چکیدن :

این ور تنورت میجکم { کتاب هفته چهارم (۱۳۴۰ هـ) ص ۱۲۰
آن ور تنورت میجکم { انتشارات روزنامه کیهان

(۹) چفساندن و چفسانیدن :^۲

پر من رسته ست هم از ذات خویش { مثنوی چاپ امیر کبیر تهران
برنچفسانم دو پر من با سریش { ۱۳۳۶ هـ ص ۳۶۹

(۱۰) چهرچیدن :

غنچه می چهرچهد چو بلبل مست { حاذق تبریزی
گر ببیند رخ تو در گلشن { آئین سخن، دکتر صفا ص ۲۶

(۱۱) خریدن :

هر آنکس را بود نزد تو آبی { قوامی رازی
کجا خرد همه عالم بنایی { تاریخ ادبیات صفا ج ۲ ص ۷۰۶

(۱۲) خفسیدن :

اگر ز گردش جامی فلک همی ترسی { دیوان ناصر خسرو
چنین بسان ستوران چراهمی خفسی { ص ۴۷۰

۱- این مصدر در لغتنامه هست ولی مثال ندارد.

۲- این فعل در لغتنامه هم آمده است ولی بدون مثال.

(۱۳) خلنجیدن :

آنست خردمند که خوردنش خلنجست { دیوان ناصر خسرو
زانست که تو بیخرد از کاسه خلنجی } ص ۴۹۵

(۱۴) درآنیدن :

غم را بدرآنی شکم با دور باش زیر و بم { دیوان شمس ج ۱
تا غلغل افتد در عدم از عدل تو ای خوش صدا } ص ۱۱

(۱۵) دریدن :

ز سر برسد شاخ و زتن بدرد پوست { فرخی
بصیدگاه ز بهرزه و کمان تورنگ } برهان ص ۹۶۵ ح ۱

(۱۶) روژیدن :

تصورها همه زین بوی برده { دیوان شمس ج ۶ ص ۴۷
برون روژیده ازدل چون دراری }

(۱۷) ژاریدن :

اگر فرمان او کردی و خوردی خاک شد خامش { دیوان ناصر خسرو
و گرنه همچنان دائم بمعده در همی ژارد } ص ۱۳۷

(۱۸) زخمیدن :

جانب تبریز رو از جهت شمس دین { دیوان شمس ج ۶
چند درین تیرگی همچو خسان می زخی } ص ۲۴۰

(۱۹) زنجیدن :

هم از جمله سیه رویست آن نیز { دیوان شمس ج ۲
که پیش رومی زنجی بزنجد } ص ۷۸

(۲۰) سکلاندن و سکلانیدن :

جانها چومی بر قصد با کندهای قالب { دیوان شمس ج ۱
خاصه چو بسکلانداین کنده گران را } ص ۱۱۶

یارب بغیر این زبان جانرا زبانی ده روان { دیوان شمس ج ۴
در قطع و وصل وحدت تا نسکلا ند تار من { ص ۹۹ حاشیه
(۲۱) سکلیدن:

دانی تویقین و چون ندانی { دیوان شمس ج ۲ ص ۲۸۶
کز زخمه سخت بسکله تار {
تاز غیرت از تو یاران نسکلند { مثنوی چاپ امیر کبیر ص ۲۰۶
ز آنک آن خاران عدو این گلند {
مثالهای دیگری نیز در مثنوی و دیوان شمس هست .

(۲۲) شکفاندن و شکفانیدن :

بوستانی راهمی ماند که عودش ماهدی { ازرقی
ارغوان تازه نو نو بشکفاند هر زمان { گنج سخن ج ۱ ص ۲۰۷
کفا و خار نشاند کفا و گل شکفاند { دیوان شمس ج ۲ ص ۱۲۸
همه گلپای نهانی ز دل خار بداند {

(۲۳) شکهانیدن :

سخن دراز شد این جایگه فرو هشتم { ابوالهیشم
گران شد و شکهانم من از گرانی بار { تاریخ ادبیات صفا ج ۱ ص ۵۳۰

(۲۴) شخاریدن:

آنها که دست و رویت چون دوستان ببوسد { دیوان ناصر خسرو ص ۴۶۰
چون گر گزوی و دستش بشخاری و بخائی {

(۲۵) شکافتن:

تربت بشکافم ز بهم سودن دستی { طالب آملی
در حوصله مرگ من افسوس نگنجد { آصفی ج ۲ ص ۲۰۰
فلک زهم بشکافد چنانکه ابر زرعده { مولوی عبدالغنی
زند چو شیه سمندت بگنبد دو آر { آصفی ج ۱ ص ۳

(۳۶) فرجامیدن :

لیکن فلکت همی بفر حامد } ناصر خسرو
فرجام نگر که فتنه بر جامی } رشیدی زیر فرجام

(۳۷) فرسوییدن :

بگو غزل که بصد قرن خلق این خوانند } دیوان شمس ج ۲ ص ۲۱۵
نسیج را که خدا بافت آن نهر سوید

(۳۸) فرموشیدن :

نهر موشم ز دل یاد تو هرگز } فخرالدین کرکانی
نه روز رام نه روز هزاهز } مجله راهنمای کتاب ۷ (۴۱) ص ۶۱۷
بنقل ویس و رامین

(۳۹) فروزانیدن :

بگوی تابروزند و بر فرزانشانند } منجیک ترمذی
بدو بسوزان دی را صهیفة اعمال } تاریخ ادبیات صفا ج ۱ ص ۴۲۷
خواهم که ز باد می آتش بفروزانی } دیوان شمس ج ۳ ص ۲۱۲
خواهم که ز آب خود چون خاک کنی پستم

(۴۰) فرومولیدن :

هر چه تانی و ز آن فرومولی } عنصری
نشمز نداز تو آن به بشکولی } لف زیر «بشکول»

(۴۱) فریباندن :

«هشیار باشید که شمارا نهر بماند» (مجله راهنمای کتاب ۷ (۴۱) ص ۶۱۹
بنقل ترجمه تفسیر طبری

«چون برادران خبر یافتند گفتند این یوسف } مجله راهنمای کتاب ۷ (۴) ص ۱۹
دروغها میگوید و پدر را می فریباند» } بنقل قصص الانبیاء ص ۸۶

هر کس فریامند مرا تا عشریستاند مرا { دیوان شمس ج ۱ ص ۱۷
آنکم دهد فهم بیا گوید که پیش من بیا

(۳۲) فسریدن :

هر عشق که از آتش حسن تو نخیزد { دیوان شمس ج ۴ ص ۱۶۱
آن عشق حرامست و صلائی فسریدن

(۳۳) فشریدن :

در خواب شود غافل ازین دولت بیدار { دیوان شمس ج ۴ ص ۱۶۱
از پوست چه شیریه بودت در فشریدن

(۳۴) فوزیدن :

شبان تازی بیدار چا کر از غم عشق { طیمان
کهی بگریدم و گاهی بریش بر فوزد { برهان ۱۵۰۷ ح ۲

(۳۵) قندییدن :

شکر شیرینی گفتن رها کن { دیوان شمس ج ۳ ص ۷۸
ولیکن کان قندی چون نقندد

(۳۶) کاباندن :

ئی کوهکن چند کابانی اش { کمال خجندی
نگهدار ادب با بزرگان مکاب { آنند زیر کابیدن

(۳۷) کاغیدن :

آن زاغ نگر که بر هوامی کاغد { مسعود سعد سلمان
یک نیمه اش از مداد و نیمی کاغد { رشیدی زیر «کاغد»

(۳۸) گرایانیدن :

از خلق بدین همی گرایانند { دیوان ناصر خسرو ص ۳۹۰
چندین بفسوس و خنده و خره

(۳۹) گوبیدن :

دانی که دعا کویم هر جا که ثنا کویم { اگر غلط چاپی رخ نداده باشد
بین کز توجه و گوبیم هاده چه بدرویشان } دیوان شمس ج ۴ ص ۱۴۸

(۴۰) لنگانیدن^۱ :

یاز شعریش بر ترنگانی { اوحدی
بمقاضا قدم به لنگانی } رشیدی ذیل «ترنگ»

(۴۱) مخاییدن :

نرسد بر چنین معانی آنک { دیوان ناصر خسرو ص ۱۳۹
حب دنیا رخانش بمخاید }

(۴۲) بنالاندن و نالانیدن :

بخندانی جهانرا تو نخندی { دیوان شمس ج ۶ ص ۶۴
بنالانی روانرا تو نالی }

(۴۳) ناهاریدن :

بر دروغ وزنا و می خوردن { دیوان ناصر خسرو ص ۱۲۶
روز و شب همچو زاغ ناهارند }

۱- این فعل در لغتنامه هست ولی بدون مثال .

غلط نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۹	۳	, B 28	B 28,
۵۴	۷	فیانگهو	فینگهو
۶۴	۱۵	عبور	عبور کردن
۶۵	۱۴	آوردند	آوردن
۱۳۳	۱۹	پیچانیدن	پیچانیدن
۱۳۶	۱۰	ترساندن	ترساندن (ع)
۱۵۰	۴	درانیدن	درانیدن
۱۵۰	۵	دراییدن	دراییدن
۱۷۳	۲۲	فشیدنان	فشانیدن